

مشابهات حماسه‌ارمنی دلاوران ساسون و شاهنامه

دکتر سجاد آیدنلو^۱

چکیده

حماسه دلاوران ساسون مهم ترین و معروف ترین اثر حماسی ارمنیان است که به رغم تأخر زمان تدوین مکتوب آن (سده شانزدهم میلادی) ظاهراً سابقه هزار و صد ساله دارد و چندین سده به صورت شفاهی نقل می شده است. این اثر در چهار بخش به سرگذشت و روایات چهار نسل از پهلوانان شهر ارمنی ساسون با نامهای ساناسار و باغداسار، مهر، داوید و مهر کوچک می پردازد. میان داستانهای این متن و شاهنامه فردوسی حداقل بیست و هشت بن مایه و مضمون مشترک و مشابه دیده می شود که عبارت است از: ۱. آب چشمه مقدس ۲. آزمایش خرد کودک ۳. آزمون ازدواج ۴. اسب مخصوص پهلوان ۵. الگوی چند خان ۶. بازوبند محافظ ۷. سیارخواری پهلوان ۸. پانزده سالگی و بلوغ ۹. پهلوان بانو ۱۰. پیشگامی دختر در عشق ورزی ۱۱. تن شویی در خون ۱۲. خودکشی همسر پس از مرگ شوهر ۱۳. دیو سپید ۱۴. رزم افزار ویژه پهلوان ۱۵. رشد سریع پهلوان ۱۶. رویدن گل از خون ۱۷. رویین تنی ۱۸. فرو رفتن پای پهلوان در زمین ۱۹. قدرت نمایی با فشردن دست ۲۰. کام خواهی نامشروع ۲۱. کشاندن زن، پهلوان را به سرزمین خویش ۲۲. کشته شدن پهلوان به نیرنگ نزدیکان ۲۳. نبرد پدر و پسر ۲۴. نبرد پهلوان با اژدها و رهانیدن دختر ۲۵. نبرد پهلوان با دیو در غار ۲۶. نژاد آبی پهلوان ۲۷. نعره سهمناک ۲۸. نوشیدن خون دشمن. به استناد قرآینی مانند پیشینه طولانی نفوذ نامها و داستانهای شاهنامه ای در ارمنستان و آشنایی ارمنیان با حماسه ملی ایران، ذکر نام دیو سپید در حماسه ارمنی، مشابهات جزئی داستان داوید و مهر در این حماسه با رستم و سهراب شاهنامه و... احتمال دارد برخی از موضوعات و عناصر داستانی روایات ارمنی در فاصله مرحله تکوین و تدوین کتبی آنها از شاهنامه تأثیر پذیرفته باشد.

کلیدواژه‌ها: حماسه دلاوران ساسون، شاهنامه فردوسی، حماسه پژوهی تطبیقی، ارمنیان، ایرانیان.

۱. مقدمه

مهم ترین و شناخته شده ترین اثر حماسی ارمنیان، کتاب / مجموعه *دلاوران ساسون* یا *داوید ساسونی* (ساسونتی داویت) است که در ادبیات ارمنی جایگاه *شاهنامه* را در فرهنگ ایران دارد. این حماسه که ساخت اصلی آن ظاهراً از جان فشانی ها و ایستادگی های ارمنیان در برابر سلطه جویی خلفای عباسی در سده های هشتم و نهم میلادی مایه گرفته (رک: نوری زاده، ۱۳۷۶: ۱۹۴)، در بر دارنده ده هزار بیت یا سخن آهنگین درباره چهار نسل از یلان شهر ارمنی ساسون^۱ است (رک: شالیان، ۱۳۸۵: ۵۴۷) و به چهار بخش تقسیم شده است: قسمت نخست داستان ازدواج خلیفه بغداد با دختر شاه ارمنستان و به دنیا آمدن دو پهلوان همزاد- البته نه از پشت خلیفه بلکه به شیوه ای شگفت- با نامهای ساناسار و باغداسار و چیرگی آنها بر خلیفه است. در بخش دوم از پیوند ساناسار با چهل موی زرین طره سه پسر به دنیا می آید که فرزند یکی از آنها مهر نامیده می شود. او از شهر ساسون پاسداری می کند و دلاوری ها از خود نشان می دهد و با ملک مصر پیکار می کند و به نیرنگ همسر او با این زن هم آغوش می شود. پاره سوم درباره داوید پسر مهر از همسر اصلی او ارمغان است که برای بالیدن به مصر فرستاده می شود اما بعد از بلوغ و گردنکشی، وی را به زادگاهش ساسون باز می گردانند. مهر در برابر ملک مصر قرار می گیرد و پس از رویدادهایی سرانجام وی را در پیکاری تن به تن می کشد. داوید با دختری به نام خندوت ازدواج می کند و صاحب پسری پهلوان می شود که به یاد پدرش او را مهر (مهر کوچک) می نامند. در پایان این قسمت داوید به چاره گری دختری که از همسری دیگر دارد زخمی و کشته می شود. پاره سوم اصلی ترین بخش حماسه ارمنیان است و داوید جهان پهلوان آن، رستم روایات ارمنی محسوب می شود. در بخش چهارم مهر کوچک فرزند داوید ابتدا انتقام خون پدر را می گیرد و بعد با گوهر خاتون ازدواج می کند. او پس از دلاوری هایی در دفاع از ساسون همراه اسب مخصوص و موروثی اش کره/ کورکیک جلالی به غاری می رود و غایب می شود و بنا بر معتقدات عامیانه ارمنیان تا پایان جهان در آنجا زنده است و سالی دو بار سوار بر اسبش از غار بیرون می آید (برای خلاصه ای از روایات حماسه *دلاوران ساسون* و تحلیلی از آنها، رک: آیوازیان، ۱۳۹۱: ۲۱۳-۲۱۸؛ نوری زاده، ۱۳۷۶: ۳۷۹-۴۲۵).

محققان برای داستانهای حماسه *دلاوران ساسون* سابقه هزار و صد ساله قایل شده اند (برای نمونه، رک: نوری زاده، ۱۳۷۶: ۳۳۵) که داستان گزاران ارمنی چند صد سال آنها را به صورت شفاهی نقل و با

تغییر و تصرف و تکمیل، سینه به سینه منتقل / حفظ می کرده اند تا این که گویا اولین بار دو نویسندهٔ پرتغالی به نامهای آ. تیریون و م. آلونسون در قرن شانزدهم میلادی آنها را به صورت مکتوب درآورده اند (رک: آیوازیان، ۱۳۹۱: ۲۱۲). سپس اسقف کارگین سروانتسیان در سال (۱۸۷۳ م.) در یکی از روستاهای دشت موش در نواحی غربی ارمنستان شخصی را می یابد که به همراه دو شاگردش متن کامل این حماسه را به یاد دارند و به مدت سه روز نقل شفاهی ایشان را می نویسد و یک سال بعد (۱۸۷۴ م.) چاپ می کند. چند ده سال بعد نیز دکتر مانوک آبگیان با گردآوری همهٔ متون و گزارشهای مربوط به این حماسه، مجموعهٔ مفصل آن را در سه جلد در سالهای (۱۹۳۶-۱۹۴۴ و ۱۹۵۱ م.) در انتشارات ایروان منتشر می کند (رک: حماسهٔ جاوید دلاوران ساسون، ۱۳۴۷: ۲۰-۲۱ مقدمه).

ارمنیان از روزگاران بسیار کهن با ایرانیان انواع روابط تاریخی، فرهنگی، سیاسی و... داشته اند^۲ و پیداست که یکی از نتایج این ارتباطهای دیرسال و متنوع، آشنایی با روایات حماسی، اساطیری و آیینی یکدیگر و احتمالاً تأثیر و تأثرات گوناگون در این حوزه خواهد بود. شواهد و قراین متعددی موجود است که نشان می دهد ارمنیان از حدود دورهٔ اشکانیان، به نامها و داستانهای ملی - پهلوانی ایران و در ادوار بعد، متن شاهنامهٔ فردوسی توجه و علاقه داشته اند. برای نمونه موسی خورنی (موسس خورناتسی) مورخ نامدار ارمنی در قرن پنجم به داستان ضحاک و فریدون اشاره کرده و نوشته است که به اعتقاد پارسیان رستم سکرزی به اندازهٔ صد و بیست پیل نیرو داشته (رک: خورناتسی، ۱۳۸۰: ۸۹، ۹۰ و ۱۰۰). گریگور ماگیستروس دانشمند ارمنی سدهٔ یازدهم (در گذشته ۱۰۵۸ م.) در نامه های خویش از نام سپندیار، درخت رستم، رستم و اسبش رَش و تاختن دوزل بر او، انداختن سپندیار دباوند را به سوی رستم و دور کردن پهلوان آن را با نوک چکمه و زندانی بودن بیوراسپ در کوه دباوند یاد کرده است (رک: خالقی مطلق، ۱۳۸۱: ۲۵-۴۴ و نیز، باغداساریان، ۱۳۸۰: ۹-۱۱). گزارشی از شاهنامه خوانی در میان ارمنیان در سدهٔ سیزدهم میلادی موجود است (رک: باغداساریان، ۱۳۸۰: ۱۲) و این که در پی علاقهٔ آنها به حماسهٔ ملی ایران و درخواستشان، کشیش - شاعری به نام گُستانتین یرنه نگاستی در همان قرن اشعاری در وزن و لحن شاهنامه می سراید (رک: همان: ۱۱ و ۱۲؛ نوری زاده، ۱۳۷۶: ۵۸۹). نامهای یلان و شهریاران شاهنامه از دیرباز تا امروز در بین ارمنیان متداول بوده است (رک: نعلبندیان، ۱۳۷۴: ۱۱۲-۱۳۸) و نوشته اند که نام رستم از سدهٔ چهارم در ارمنستان شناخته شده بوده و به صورتهای مختلف در نامگذاری ها به کار رفته

است (رک: آیوازیان، ۱۳۸۱: ۱۵۶). در روایات ارمنی داستانی به نام «رستم زال» هست که پهلوان اصلی آن برزو نوه رستم است و زال و رستم و فرامرز و پهلوانان ایرانی دیگر در آن نقش و حضور دارند و با شهر ساسون و ارمنیان مرتبط هستند (برای اشاره ای درباره این داستان، رک: خالقی مطلق، ۱۳۶۲: ۸۸ و ۸۹). در این روایت، گزارشی درباره اسب گزینی رستم در آغاز جوانی آمده است که در جزئیات با داستان شاهنامه تفاوتی دارد (برای خلاصه این داستان، رک: امیدسالار، ۱۳۸۱ الف: ۶۰ و ۶۱). جالب تر این که در این داستان و نیز سایر روایات و باورهای عامیانه ارمنیان، رستم از تباری ارمنی، اهل ساسون و برادر داوید جهان پهلوان معروف ارمنیان و دوست اوهان رعدآواز از شخصیت‌های حماسه دلاوران ساسون است و زال، فرمانروای شهر ساسون و برزو پسر داوید انگاشته شده (رک: باغداساریان، ۱۳۸۰: ۱۳؛ نعلبندیان، ۱۳۷۴: ۱۰۹؛ نوری زاده، ۱۳۷۶: ۱۳۷۶؛ Russell, 1384: 13: ۵۸۹) که گواه بسیار مهمی بر میزان نفوذ شاهنامه و شخصیت‌های آن در بین ارمنیان است.

با توجه به پیشینه و دامنه تأثیر اسامی و داستانهای شاهنامه ای در ارمنستان و به ویژه در نظر داشتن پیوند پهلوانان نامبردار ایران با شهر حماسی ارمنیان، ساسون و دلاوران آن در روایات و معتقدات مردمی ارمنی، بی گمان موضوع مشابهات و مشترکات حماسه ارمنی با شاهنامه و احتمال یا پرسش چند و چون اثرپذیری روایات این مجموعه در برهه بلندمدت نقل و رواج شفاهی آنها از حماسه ملی ایران درخور طرح و بررسی خواهد بود. در حدود بررسی های نگارنده غیر از اشارات بسیار کوتاه برخی محققان به شماری از همانندی های حماسه دلاوران ساسون با شاهنامه (رک: آبراهیمیان، ۱۳۱۳: ۶۸۶؛ ذبیح نیا عمران و اکبری، ۱۳۹۲: ۳۸۱-۳۸۳؛ کزازی، ۱۳۸۵: ۱۱۹-۱۲۳؛ Russell, 1384: 14-15) و مطالعه موردی یکی از پژوهندگان ارمنی درباره جایگاه بانوان در این دو حماسه (رک: مشکبریانس، ۱۳۸۷: ۳۸-۵۵)، فقط در دو کتاب شاهنامه و ارمنیان (رک: باغداساریان، ۱۳۸۰: ۱۹-۲۷) و اشتراکات اساطیری و باورها در منابع ایرانی و ارمنی (رک: آیوازیان، ۱۳۹۱: ۲۲۱-۲۲۶) به این موضوع پرداخته شده است. مقایسه دو حماسه ارمنی و ایرانی در پژوهش نخست (باغداساریان، ۱۳۸۰) مفصل تر از کتاب دوم صورت گرفته ولی با این حال جامع، دقیق و تحلیلی نیست. از این روی نگارنده در گفتار حاضر با بررسی ترجمه فارسی متن کامل کتاب دلاوران ساسون (به قلم استاد گیورگیس آقاسی و دکتر الکساندر پادماگریان، تهران، پیک ۱۳۴۷) و خلاصه های این حماسه (رک: شالیان، ۱۳۸۵: ۵۴۹-۵۶۸؛ نوری زاده، ۱۳۷۶: ۳۷۹-۴۱۳) و

برخی مآخذ دیگر که گزارشهایی از این حماسه یا دربارهٔ شخصیت‌های آن را آورده اند، مهم ترین مشابهات و مشترکات حماسه ارمنیان با شاهنامه را استخراج و به ترتیب الفبایی عنوان مضامین و بن مایه ها طبقه بندی و تحلیل کرده است. گرچه تحقیق کنونی نسبت به کارهای پیشین کامل تر است، به دلیل ماهیت شفاهی - نقالی حماسه دلاوران ساسون در سده های گذشته و در نتیجه تنوع و تعدد روایاتش - که ظاهراً بیش از پنجاه گزارش / تحریر از آن موجود است (رک: نوری زاده، ۱۳۷۶: ۴۲۵) - اگر در روایتهای دیگر این حماسه بررسی دقیقی انجام شود احتمالاً موارد و موضوعات مشابه دیگر / بیشتری میان آن با شاهنامه یافته خواهد شد که در این مقاله نیامده است.

مضامین و بن مایه های مشترک و مشابه حماسه دلاوران ساسون و شاهنامه

۱. آب چشمه مقدس و ویژه: داوید به سفارش مادر بزرگش زرین موی چهل طره و عمویش اوهان و راهنمایی اسب مخصوص کره / کورکیک جلالی به چشمه شیر می رود و در آن تن می شوید و از آبش می نوشد. از تأثیر این آب مقدس و ویژه نوری از صلیبی که بر بازو بسته می تابد و پیکرش بزرگ و غول آسا می شود (رک: حماسه دلاوران ساسون، ۱۳۴۷: ۱۷۱ و ۱۷۲). بن مایه آب مقدس یا مخصوص که کارکرد ویژه ای دارد در شاهنامه به دو صورت دیده می شود. نخست آب روشن چشمه ای که کیخسرو پس از دست شستن از پادشاهی به آن می رسد و شبانه سر و تن می شوید و ناپدید / غایب می شود:

| | |
|-----------------------------|--------------------------------|
| چو بهری ز تیره شب اندر چمید | کی نامور پیش چشمه خمید |
| بدان آب روشن سر و تن بشست | همی خواند اندر نهان زند و اُست |

(فردوسی، ۱۳۸۶: ۳۳۷/۴ و ۳۰۴۴ و ۳۰۴۵)

و دیگر، آب حیوان / حیات که اسکندر در طلب آن بر می آید ولی ناکام می ماند و خضر پیامبر از آن می نوشد و زندگی جاوید می یابد (رک: همان: ۹۱/۶ - ۱۳۳۸ - ۱۳۴۰ و ۱۳۷۱ / ۹۳ / ۶ - ۱۳۷۲). به دلیل نقش محوری «آب» در امر آفرینش و زندگی بشر، چشمه ها در انواع روایات اساطیری، حماسی، آیینی و معتقدات عامیانه ملل مختلف جهان با نقشهای شگفتی نظیر بی مرگ کنندگی، درمان بخشی، پیکرگردانی، رویین تن کنندگی، اعطای جوانی، بارورکردن، نیرودادن، دانش بخشی و... دیده می شود (در این باره برای

نمونه، رک: الیاده، ۱۳۷۶: ۱۹۸-۲۰۱؛ بلوکباشی، ۱۳۹۰: ۳۳۲-۳۳۷؛ شوالیه و گریبان، ۱۳۸۴: ۲/ ۵۲۳-۵۲۷.

۲. **آزمایش خرد کودک برای اثبات نادانی او:** داوید خردسال، گرز گران ملیک را می گیرد و با این کار او را نزد جنگاوران خوار می کند. ملیک که بسیار خشمگین است می خواهد داوید را بکشد اما مادرش مانع می شود و می گوید که او کودکی نادان و ناقص عقل است و ندانسته این کار را انجام داده است و برای اثبات این سخن خویش می خواهد که خرد او را بیازمایند. به همین منظور «یک سینی پر از طلای سرخ فام کرده و سینی دیگر را با گل های گداخته ذغال انباشتند و مقابل داوید نهادند. اسمیل خاتون گفت داوید هر کدام که خواهی بردار. داوید دست به سوی طلاها دراز کرد اما فرشته ای از ملایک آسمانی دست او بگیرفت و به سوی ذغال گداخته برد و انگشش بسوخت و ذغالی بدان چسبید و چون دست به دهان برد زبان خویش نیز بسوزاند و ناله برآورد. گل گداخته از دهانش درآوردند و اسمیل خاتون به آغوشش گرفت و با او همی گریست گفت شما را چه سان دل بر این کودک به رحم نمی آید که قصد جانش دارید... ملیک در حالی که با آدمهایش خارج می شد گفت شما حق داشتید و او ابلهی بیش نیست» (ص ۱۰۲).

بیمناکی پادشاه از کودکی که در دربار و سرزمین او می بالد و آزمودن خرد او و نجات یافتن کودک با رفتاری سبک سرانه، مشابه داستان کیخسرو و افراسیاب در *شاهنامه* است که پس از کشته شدن پدرش سیاوش در توران بزرگ می شود و چون افراسیاب بنا بر پیشگویی اخترشماران از او می ترسد، می خواهد کودک را ببیند. پیران برای این که کیخسرو از خشم افراسیاب در امان بماند از او می خواهد که نزد شاه دیوانه نمایی بکند و با نادانی و بی خردی سخن بگوید و بعد از پاسخهای وارونه کیخسرو به افراسیاب است که شهریار توران دل آسوده می شود و به پیران می گوید:

| | |
|--------------------------------|------------------------------|
| بدو گفت کاین دل ندارد به جای | ز سر پرسمش پاسخ آرد ز پای |
| نیاید همانا بد و نیک از اوی | نه زین سان بود مردم کینه جوی |
| شو این را به خوبی به مادر سپار | به دست یکی مرد پرهیزگار |

(۲/ ۳۷۴ - ۲۴۹۵ - ۲۴۹۷)

مشابه این موضوع در روایت‌های شفاهی / مردمی به فرود فرزندِ دیگرِ سیاوش نسبت داده شده که برای مصون ماندن از کینهٔ افراسیاب باز به سفارش پیران همچون دیوانگان رفتار می‌کند (رک: انجوی، ۱۳۶۹: ۳ / ۱۸۵ و ۱۸۶). یادآور می‌شود که نوع آزمایش کودک در حماسهٔ ارمنی عین روایتی است که در تلمود و بعضی منابع تاریخی و تفاسیر دربارهٔ حضرت موسی(ع) و فرعون آمده است (رک: نیشابوری، ۱۳۸۶: ۱۵۴؛ یزدان پرست، ۱۳۸۷: ۴۴۹).

۳. **آزمون ازدواج:** در حماسهٔ ارمنی برای ازدواج با زرین مویِ چهل طرهٔ آزمونهایی تعیین شده است که خواستگار دختر باید از عهدهٔ آنها برآید. این آزمونها عبارت است از: بیرون آوردن انگشتر از دهان ازدهای دریایی، برداشتن سیب طلایی از بالای ستون و گرز از فراز برج و زورآزمایی با یلان مس شهر که ساناسار همه را انجام می‌دهد و زرین موی را به همسری می‌گیرد (رک: صص ۵۸-۶۴). در جای دیگر، داوید خواستگار خندوت شاهزادهٔ ایرانی ساکن تبریز است^۳ و پدر دختر شرط این ازدواج را نبرد با شاپور فرمانروای توران و پیروزی بر او تعیین می‌کند. داوید شاپور را می‌کشد و سرش را به تبریز می‌آورد اما چون یلان دیگر نیز برای ازدواج با خندوت لشکرکشی کرده اند دختر شرط می‌کند «هر کس که به خاطر من به عرصهٔ جنگ رود شوی من خواهد شد» و دوباره داوید می‌رود و پس از موفقیت با خندوت ازدواج می‌کند (رک: صص ۲۱۵-۲۱۷ و ۲۲۴). گوهر خاتون دختر سلطان پاچیک نیز خود دو بار مهارت و لیاقت مهر کوچک پسر داوید را می‌آزماید و بعد از سربلندی پهلوان به همسری او درمی‌آید (رک: صص ۲۵۳ و ۲۵۴).

در جوامع و قبایل کهن یکی از آیینهای پرتکرار ازدواج، مراسم یا سنتِ آزمودن خواستگاران بوده است. بدین معنی که یا پدر دختر و یا خود او به شیوه‌های مختلف، خردمندی و غالباً زور و مردی جوان / جوانان را می‌سنجیدند و هر کس را که از عهدهٔ آزمون / آزمونها بر می‌آمد به دامادی یا همسری بر می‌گزیدند. منظور از این کار اطمینان از شایستگی خواستگار و مهم تر از آن، مطابق این باور زن سالارانه که ازدواج با دختر شاه سبب پادشاهی داماد خواهد شد، تأیید توانایی‌های شهریار آینده بوده است (در این باره، رک: اسماعیلی، ۱۳۷۴: ۲۰۸ و ۲۰۹؛ فریزر، ۱۳۸۳: ۲۱۰ و ۲۱۱). در *شاهنامه* قیصر روم که از ازدواج دختر مهترش کنایون با گشتاسپ ناخشنود است برای ازدواج دو دختر دیگرش شرط تعیین می‌کند و آن کشتن گرگ بیشهٔ فاسقون و ازدهای کوه سقیلاست (رک: ۲۴ / ۵ / ۳۱۰-۳۱۲). پرسش سرو فرمانروای

یمن از پسران فریدون (رک: ۱/ ۱۰۰ - ۱۰۱ / ۱۸۲ - ۱۹۲) که خواستگار دختران اویند ظاهراً امتحان تیزهوشی جوانان است و پس از پاسخ درست پسران، سرو «مهین را به مه داد و که را به که». پرسش موبدان از زال و هنرنمایی رزمی او در پیشگاه منوچهر نیز می تواند از آزمونهای ازدواج باشد و پس از موفقیت زال در این دو آزمایش خرد و پهلوانی است که منوچهر موافقت رسمی خود را برای پیوند او با رودابه اعلام می کند (رک: ۱/ ۲۴۷ - ۲۵۶ / ۱۲۱۹ - ۱۳۲۶) (برای دیدن نمونه های دیگر در روایات ایرانی و غیر ایرانی، رک: آیدنلو، ۱۳۸۷ الف: ۳-۶).

۴. اسب مخصوص پهلوان: پهلوان حماسه غالباً اسبی مخصوص با ویژگی های شگفت و متفاوت دارد. شماری از این خصوصیات در روایات حماسی مختلف، مشترک و مشابهند که در اینجا به موارد همانند میان باره نامدار حماسه ارمنی، کره/ کورکیک جلالی با اسبهای شاهنامه اشاره می شود.

۴-۱. دریایی / آبی بودن اسب: در روایات اساطیری، حماسی و افسانه های ملل گوناگون اسبانی دیده می شوند که یا خود مستقیماً از دریا و رود بیرون آمده اند و یا این که از گشنی کردن اسبی که از دریا و چشمه خارج شده با مادیانهای معمولی زاده شده اند و در هر صورت به عنوان اسبی دریایی یا کره ای دریایی نژاد، باره ای عجیب و غیر طبیعی محسوب می شوند که بیشتر در اختیار پهلوان یا پادشاه قرار می گیرند (برای آگاهی بیشتر در این باره و دیدن شواهد، رک: آیدنلو، ۱۳۸۸ الف: ۱۶۱ - ۱۶۴). در ترجمه فارسی موجود از حماسه دلاوران ساسون سخنی از دریایی بودن اسب مخصوص یلان ارمنی، کره/ کورکیک جلالی نیست ولیکن از منابع دیگر دانسته می شود که این باره ویژه هم دریایی تبار است و ساناسار او را در ژرفای دریا یا رودی می یابد (رک: نوری زاده، ۱۳۷۶: ۱۶۹، ۱۷۰ و ۳۸۵؛ Russell, 1379: 50). در روایات ایرانی کهن ترین و نخستین یادکرد داستانی از اسب دریایی در شاهنامه است که اسبی از چشمه سو بیرون می آید و با جفته ای یزدگرد بزه کار را می کشد و دوباره به درون آب چشمه می رود و پنهان می شود:

| | |
|-----------------------------------|----------------------------------|
| ز دریا برآمد یکی اسب خنگ | سُرن گِرد چون گور و کوتاه لنگ |
| ... چُن او کشته شد اسب آبی چو گرد | بیامد بدان چشمه لاژورد |
| به آب اندرون شد تنش ناپدید | کس اندر جهان این شگفتی ندید |
| | (۸ / ۳۸۷ و ۳۸۸ / ۳۳۴، ۳۶۰ و ۳۶۱) |

جالب این که در روایت ارمنی «رستم زال»، رخس نیز کرهٔ یک اسب دریایی است (رک: امیدسالار، ۱۳۸۱ الف: ۶۱) یعنی این بن مایه در سنت ارمنی به بارهٔ مخصوص رستم هم نسبت داده شده که در شاهنامه نیست اما در داستانهای عامیانهٔ ایرانی و روایات کردی و ماندایی دیده می شود (رک: آیدنلو، ۱۳۸۸ الف: ۱۴۸).

۲-۴. **آزمون انتخاب اسب:** مهر برای برگزیدن اسبی مناسب که توان کشیدن او را داشته باشد با دست بر پشت باره ها فشار می آورد و بر اثر قدرت او کمر اسبان خمیده می شود و شکمشان بر خاک می رسد و تنها کره/ کورکیک جلالی در برابر دست او تاب می آورد و بارهٔ مخصوصش می شود (رک: صص ۷۱ و ۷۲). داوید نیز به همین شیوه بر پشت چهل کره دست می فشرد و فقط کمر یکی از آنها خم نمی شود (رک: صص ۱۲۰). رستم هم برای انتخاب اسب:

| | |
|---------------------------|-----------------------------|
| هر اسپ که رستم کشیدیش پیش | به پشتش بر افشاردی دست خویش |
| ز نیروی او پشت کردی به خم | نهادی به روی زمین بر شکم |

(۱/ ۳۳۵ - ۹۴ - ۹۵)

اما رخس را که تهمتن می یابد و می گیرد:

| | |
|------------------------------|-----------------------------|
| بیازید چنگال گردان به زور | بیفشارد انگشت بر پشت بور |
| نکرد ایچ پشت از فشردن تهی | توگفتی ندارد همی آگهی |
| به دل گفت کاین برنشست من است | کنون کار کردن به دست من است |

(۱/ ۲۳۶ - ۱۱۶ - ۱۱۸)

در روایت الحاقی «صفت اسپ سهراب» بر بعضی نسخ شاهنامه هم سهراب به این شیوه اسب خود را انتخاب می کند (رک: ۲/ ۱۲۷/ زیرنویس ۴) که تقلیدی از داستان رستم است.

۳-۴. **سخن فهمی اسب:** برای این که داوید نوزاد را به مصر بفرستند او را در خورجینی می گذارند و به پشت کره/ کورکیک جلالی می بندند. سپس اوهان به اسب می گوید «جلالی تمنایی دارم از تو، زنی او را به صخره ها یک هو، مزنش بر بوته یا که بر درخت، نگهدارش باش تو بسی سخت و سخت، چون رسیدی به مهر پر ز افسون، بسپارش به سلامت به اسمیل خاتون، به تو می سپارم من این کودک را که نور چشم ماست و فروغ ساسون» (صص ۹۴) و اسب که سخنان او را فهمیده است نوزاد را به مصر می برد و

به اسمیل خاتون می سپارد (رک: ص ۹۵). در جای دیگر نیز زرین موی، همسر مهر با کره/ کورکیک جلالی سخن می گوید و «اسب سخنان او را گوش کرده و سر فرود آورد» (ص ۱۶۹). در شاهنامه هم رخس سخن فهم است و پهلوان در خان سوم که اسبش دو بار او را به سبب آمدن ازدها از خواب بیدار کرده است می گوید^۴:

| | |
|-----------------------------|---------------------------|
| بدان مهربان رخس هشیار گفت | که تاریکی شب بخواهی نهفت؟ |
| سرم را همی بازدار ز خواب | به بیداری من گرفتی شتاب |
| گر این بار سازی چنین رستخیز | پی تو بیرم به شمشیر تیز |

(۲/ ۲۷ - ۳۵۲ - ۳۵۵)

سیاوش نیز با شبرنگ بهزاد راز می گوید:

| | |
|-----------------------------|-------------------------------|
| به گوش اندرش گفت رازی دراز | که بیدار دل باش و با کس مساز |
| چو کیخسرو آید به کین خواستن | عنانش تو را باید آراستن |
| از آخر بی‌دل به یکبارگی | که او را تو باشی به کین بارگی |

(۲/ ۳۴۷ - ۲۱۴۹ - ۲۱۵۱)

در روایات دیگر نیز فرامرز، فرزند رستم، کوراوغلو، دلاور آذربایجانی، مارکو، پهلوان سربی، خوشکلی، از یلان ازبکی و آشیل و هکتور یونانی با اسپان خویش سخن می گویند (رک: فرامرزننامه، ۱۳۸۲: ۷۸۵/۱۰۷؛ رئیس نیا، ۱۳۷۷: ۲۰۳؛ خالقی مطلق، ۱۳۸۶: ۵۸).

۴-۴. سخن گفتن اسب: کره/ کورکیک جلالی چندین بار همچون آدمیان با ساناسار، اوهان و داوید سخن می گوید (رک: حماسه دلاوران ساسون، ۱۳۴۷: ۹۵، ۱۶۵، ۱۷۱، ۱۷۳ و ۱۷۴؛ نوری زاده، ۱۳۷۶: ۳۸۵). در بیتی از شاهنامه نیز که در برخی از دست نویسها و چاپها آمده، افراسیاب به توانایی سخن گفتن رخس اشاره کرده است:

| | |
|----------------------------|-----------------------------|
| سخن گوید از زو کنی خواستار | به دریا چو کشتی بود بر گذار |
|----------------------------|-----------------------------|

(۳/ ۲۴۶ - زیرنویس ۱۸)

قدرت سخن گویی اسبان ویژه از بن مایه های روایات حماسی است (رک: Jones, 1995: 231, Thompson, 1955-1958: B 133, b 211.1.3) و برای نمونه اسبهای ملک محمد در افسانه های

آذربایجانی، ایلیا مورمیس پهلوان روایات روسی، الپامیس، یل ازیکی، کوگردی مرگن ترک، مارکو جنگاور صربی و چل کوپروک باره مشهور داستانهای قرقیزی سخن می گویند (رک: خالقی مطلق، ۱۳۸۵: ۱۳؛ رئیس نیا، ۱۳۷۷: ۲۰۸؛ فضایی، ۱۳۸۴: ۳۷۷/۱؛ همو، ۱۳۸۸: ۳۷؛ کریمی، ۱۳۸۸: ۴۵؛ Miller, 2000: 75).

۴-۵. **گریستن اسب:** پس از مرگ مهر، کره/ کورکیک جلالی بیست سال در اصطبل نگه داشته می شود و هنگامی که فرزند پهلوان، داوید با رزم افزارهای موروئی پدر نزد او می رود اسب با استشمام بوی جوشن صاحب اصلی خویش مهر، «اشک در چشمهایش حلقه زد» (ص ۱۶۴). بر اساس بیتی افزوده در بعضی نسخ شاهنامه، شبرنگ بهزاد اسب سیاوش نیز زمانی که کیخسرو و گیو را می بیند:

همی بود بر جای شبرنگ راد ز دو چشم او چشمه ها برگشاد

(۲/ ۴۲۸ / زیرنویس ۲)

این ویژگی شواهد دیگری هم دارد از جمله در یکی از طومارهای نقالی، رخس - که دزدیده و هفت سال دور از رستم نگه داشته شده است - با شنیدن نام تهمتن می گرید (رک: طومار شاهنامه فردوسی، ۱۳۸۱: ۹۴۵/۲). قرلان، اسب برزو در *برزنامه* کردی به دلیل اندوه صاحبش دیده گریان می شود (رک: *برزنامه*، ۱۳۹۱: ۱۷). در *رامایانای هندی و ایلیاد هومر اسبان راونه و آشیل* می گریند (رک: قلی زاده، ۱۳۸۸: ۱۱۸) و در روایات ایرلندی هم این مضمون دیده می شود (رک: Peter Cross, 1969: 79؛ فضایی، ۱۳۸۸: ۷۸).

۴-۶. **بادپایی اسب:** هنگام رفتن ساناسار به مس شهر، اسب او (کره/ کورکیک جلالی) «در یک روز مسافتی را که چهل روزه طی می شد پیمود» (ص ۵۴). همین اسب در جای دیگر (رفتن داوید به نبرد میصر املیک) «مسافتی را که هفت روزه طی می شد در یک روز پیمود» (ص ۱۷۱). رخس تیزتک نیز در سفر مازندران/ هفت خان، راه دو روزه را در یک روز می پیماید: دو روزه به یک روزه بگذاشتی / شب تیره را روز پنداشتی (۲/ ۲۱ / ۲۷۶ و ۲۷۷)

۴-۷. **جنگجویی و کشتندگی اسب:** در پیکار داوید با میصر املیک «تعداد سپاهیان که اسبش از بین برد بیش از آنها بود که خود پهلوان کشته بود. اسب شجاع با دم خود می کشت، زیر سم خود جمجمه ها

له می کرد و دستها و پاهای بسیار با دندان همی کند و به سان مورچگانشان می کشت» (ص ۱۷۵).
رخش هم جنگاور و درنده است و در خان سوم با پاره کردن پوست ازدها به یاری پهلوان می آید:

چو زور و تن ازدها دید رخش کز آن سان برآویخت با تاج بخش
بمالید گوش اندر آمد شگفت بکند ازدها را به دندان دو کفت
بدریید چرمش بدان سان که شیر بر او خیره شد پهلوان دلیر

(۲/ ۲۸ / ۳۷۵-۳۷۷)

۴- ۸ موروثی بودن اسب: گاهی اسب نیز همچون رزم افزارهای مخصوص پهلوان، نیاکانی است و به میراث می رسد. در حماسه ارمنی، کره/ کورکیک جلالی پس از ساناسار- که نخستین بار او را در بن آب (دریا یا رود) می یابد و سوار می شود- به مهر و از او به داوید و از داوید به مهر کوچک می رسد یعنی هر چهار نسل از یلان ساسون بر این اسب ویژه سوار می شوند. در *شاهنامه* نیز شبرنگ بهزاد به سفارش سیاوش باره کیخسرو می شود (رک: ۲/ ۳۴۷ / ۲۱۴۷-۲۱۵۱) و حدس زده شده بهزاد گشتاسپ (رک: ۵/ ۱۲۰ / ۴۷۵) و اسب سیاه اسفندیار (رک: ۵/ ۳۷۷ / ۱۰۱۸) هم همان شبرنگ بهزاد سیاوش است که در سلسله کیانیان به یادگار مانده است (رک: Khaleghi Motlagh, 1990: 113-114). گویو هم بر اسب نیای خویش کشواد سوار می شود (رک: ۳/ ۳۳۷ / ۴۲۷ و ۴۲۸).

۵. الگوی چندخان پهلوان: در روایات حماسی هندواروپایی- و در نمونه های معدودی، غیر هندواروپایی- طرح داستانی مکرری در سرگذشت بعضی یلان دیده می شود که مطابق آن پهلوان برای رسیدن به مقصودی معین (رفتن به جایی، به دست آوردن کسی / چیزی یا رهانیدن کسی / کسانی از بند) از چندین دشواری یا مرحله خطرناک عبور می کند که شمار این مراحل در گزارشهای متعددی این مضمون متفاوت است. این بن مایه مشهور داستانی، الگوی هفت یا چند خان و مبتنی بر سنت تشریف یا آشناسازی پهلوان/ قهرمان است که طی آن پهلوان نوبالغ با تحمل آزمونهای سخت و پیروزی در برابر خطرهای هولناک، بلوغ پهلوانی خویش را نشان می دهد. معروف ترین نمودهای داستانی این مضمون در روایات ایرانی، هفت خانهای رستم و اسفندیار در *شاهنامه* است اما غیر از آنها، هفت / چند خانهای متعددی دیگری هم در روایات ایرانی و غیر ایرانی وجود دارد (برای آگاهی بیشتر و ملاحظه شواهد داستانی، رک: آیدنلو، ۱۳۸۸ ب: ۱-۲۷).

در حماسهٔ ارمنی پس از این که نامهٔ زرین مویِ چهل طُره - که در آن از ساناسار درخواست ازدواج کرده - به ساسون می رسد، ساناسار چند دشواری و آزمون را پس پشت می گذارد تا در مس شهر به دختر برسد و با او ازدواج کند و این، نمونهٔ دیگری از بن مایه / الگوی چند خان است که در اینجا به صورت نه خان / مرحله دیده می شود و عبارت است از: ۱. آزدگی باغداسار از برادرش ساناسار و زورآزمایی آن دو و برتری ساناسار ۲. رسیدن ساناسار به شبان غول پیکر و نوشیدن شیر بسیار در نزد او که آزمون شبان برای ارزیابی قدرت تازه واردان به مس شهر است. ۳. دیدن چهل مرد طلسم شده بر دروازهٔ مس شهر و جهیدن با اسب از بارهٔ شهر به درون آن ۴. برداشتن سیب طلائی از بالای دروازهٔ قلعهٔ سیاه، اقامتگاه دختر، ۵. برداشتن گرز از فراز برج و انداختن آن به سوی دیگر شهر ۶. درآوردن انگشتی از دهان اژدهای دریایی ۷. نبرد با چهل جنگجوی درنده خوی و کشتن آنها به یاری برادرش باغداسار ۸. زورآزمایی با حمدول دیو نگهبان دروازهٔ قلعهٔ زرین موی ۹. ستیز با لشکریان و مردمان مس شهر پس از بردن دختر و پیروزی بر آنها (رک: صص ۵۰-۶۵). نه خان ساناسار برخلاف بیشتر داستانهای الگوی چند خان دشواری هایی از نوع رویارویی با دیو و اژدها و غول و زن جادوگر و موجودات شگفت ندارد و عمدتاً آزمونهایی است که در آنها افزون بر زور بازو، مهارت و هنر پهلوان نیز به کار می آید.

۶. بازوبندِ محافظ: پیرزنی هنگام آگاهی دادن به داوید دربارهٔ رزم افزارهای پدرش مهر از جمله می گوید که او صلیبی داشت که بر بازو می بست و آن محافظ وی از شرّ و گزند بود (رک: ص ۱۶۱). چون داوید آن را از عمو اوهان می خواهد اوهان می گوید که صلیب نزد خداوند است و هرگاه او مانند پدرش دادگر شود و شایستگی بیابد خود به خود بر بازوی راستش نقش خواهد شد (رک: ص ۱۶۴). داوید پس از نیایش در دیر ماروتا مادر مقدّس این صلیب را می یابد و اوهان می گوید «با آن نشان مقدّس از تو دفاع خواهد شد» (ص ۱۶۷). نمونهٔ مشابه مضمون «بازوبند محافظ پهلوان» در شاهنامه - که در عین حال کهن ترین شاهد این بازوبندها در روایات ایرانی نیز هست - زنجیر پولادین بازوی اسفندیار است که زرتشت از بهشت آورده بود و جان اسفندیار را از شرّ آسیبها حفظ می کرد:

| | |
|-----------------------------|-----------------------------|
| یکی نغز پولاد زنجیر داشت | نهان کرده از جادو آژیر داشت |
| به بازوش بر بسته بُد زردهشت | به گشتاسپ آورده بود از بهشت |

بدان آهن از جان اسفندیار نبردی گمانی به بد روزگار
(۲۱۹ - ۲۱۷ / ۲۳۸ / ۵)

بر خلاف تصور برخی پژوهشگران این زنجیر ربطی به رویین تنی اسفندیار ندارد (در این باره، رک: آیدنلو، ۱۳۹۰: ۱۷۸) و حرز و تعویذی برای محافظت پهلوان از گزندهای نهان اهریمنی است. در منظومه پهلوانی زرین قبا نامه زرین قبا نوه رستم، هزبر بلا از دشمنان ایرانیان و زادشم پسر افراسیاب به ترتیب به دلیل داشتن بازوبند بسته حضرت سلیمان (ع)، زنجیر کاهن چینی و زنجیر زرین جادوگری به نام شهبان نظر کرده، شکست ناپذیر و رویین تن هستند (رک: زرین قبا نامه، ۱۳۹۳: آیات ۶۱۴، ۶۱۵، ۳۸۳۸ - ۳۸۴۱ و ۱۳۵۵۷ - ۱۳۵۶۰).

۷. بسیار خواری / نوشی پهلوان: پهلوان حماسه به سبب ویژگی های شگفت و فرابشری، خورد و نوشی فراوان و غیر عادی دارد و این نشانه ای از قدرت و بزرگی و نژادگی اوست.^۶ این خصوصیت شواهد گوناگونی در روایات ایرانی و غیر ایرانی دارد. برای نمونه در کتاب روایت پهلوی، گرشاسپ خود می گوید «پانزده اسب را کشتم و خوردم» (روایت پهلوی، ۱۳۹۰: ۲۶۱). رستم در شاهنامه به تنهایی نره گوری را بر درخت می زند و:

چو بریان شد از هم بکند و بخورد ز مغز استخوانش بر آورد گرد

(۱۶ / ۱۱۹ / ۲)

او باده گسار قهاری نیز هست و در جامهای بسیار بزرگ می می نوشد (رک: ۷۹۷ / ۳۵۹ / ۵ و ۷۹۸). در حماسه دلاوران ساسون، ساناسار در مسیر مس شهر به شبانی می رسد که به قصد آزمایش او جام شیر بزرگی به پهلوان می دهد و از وی می خواهد آن را بنوشد. میزان خورد و نوش یلان معیاری برای ارزیابی قدرت آنها نزد شبان است و ساناسار در کمترین زمان جام را سر می کشد و مایه شگفتی می شود (رک: ص ۵۵). در یک جا هم به داوید می گویند «اگر فی الواقع فرزند مهری باید که با می خواری بسیار این را به ثبوت برسانی ولی هرگاه نتوانستی حرام زاده ای بیش نخواهی بود» (ص ۱۵۹). داوید نیز ساغر را به طور کامل می نوشد. در این دو نمونه، بسیارنوشی پهلوانان نشان دهنده قدرت و اصالت آنهاست. داوید یک بار هم در راه اخلاص میهمان بزرگوار می شود و به تنهایی نان و غذای هفت روزه ایشان و هفت کیسه نان را می خورد (رک: ص ۲۰۵).

۸. **پانزده سالگی و بلوغ پهلوان:** هنگامی که مهر پسر ساناسار پانزده ساله می شود شیری را می کشد که راه مردمان را بسته است و مانع کشت می شود. او از آن پس مهر شیرگش خوانده می شود و مادرش وی را با سلاحهای پدرش زیناوند می کند (رک: صص ۷۳-۷۵). در روایات حماسی برخی ملل، پانزده سالگی و یک سال پیش و پس از آن (چهارده و شانزده سالگی) هنگام بلوغ و آشکار شدن شور و جوش و قدرت یلان و شهریاران است. در *شاهنامه*:

چو بگذشت بر آفریدون دو هشت ز البرز کوه اندر آمد به دشت

(۱/ ۶۴ / ۱۵۳)

سهراب هم زمانی که «سالش دو هفته نباشد فزون» به ایران می تازد (رک: ۲ / ۱۳۸ / ۲۵۸). گرشاسپ در چهارده سالگی پهلوانی تیغ زن و، جهانگیر در پانزده سالگی یلی بی همال است (رک: اسدی، ۱۳۱۷: ۹/ ۴۹ و ۱۰/ مادح، ۱۳۸۰: ۸۴ / ۱۲۴۰). در روایات یونانی پدر آشیل فرزندش را در پانزده سالگی مسلح و روانهٔ نبرد می کند (رک: سرکاراتی، ۱۳۷۸ ب: ۳۸۰) و دلاوران ژاپنی نیز در پانزده سالگی رزم افزار بر می گیرند و به سفر می روند (رک: پیگوت، ۱۳۷۳: ۱۴۸).

۹. **پهلوان بانو:** در بعضی داستانهای حماسی گاهی دختران و زنانی دیده می شوند که رزم آور و ستیهنده اند و مردان پهلوان و لشکریان بسیار در برابر چالاکی و قدرت آنها در می مانند. این مضمون را می توان بن مایهٔ «پهلوان بانو» نامید و دلایل ظهور آن را در عرصهٔ روایات پهلوانی از چند منظر بررسی کرد: نخست بازتاب تفوق و احترام تقدس آمیز بانوان در اعصار زن/ مادرسالاری در قالب شخصیت بانوی دلاور در ادوار بعد، دوم تأثیر نظام جنگاور برخی اقوام و قبایل در عناصر و اشخاص داستانی روایات حماسی آنها، سوم تجسد حماسی جنبهٔ جنگاوری و پهلوانی برخی ایزدبانوان اساطیری و نهایتاً احتمال اعتراض نمادین بر سنت و تفکر غالب مردسالارانه با خلق این گونه زنان داستانی برای اثبات توانایی و هنر بانوان (رک: آیدنلو، ۱۳۸۷: ۱۵-۱۷). در *شاهنامه* گردآفرید (رک: ۲ / ۱۳۴ / ۲۰۸) و گردیه، خواهر بهرام چوبین (رک: ۸ / ۲۳۲ / ۳۰۵۷) از پهلوان بانوانند اما نامدارترین و دلیرترین زن پهلوانان روایات ایرانی بانوگشسپ، دختر رستم و روشنک/ بوران دخت، دختر داراب هستند.

در حماسهٔ ارمنی، خواهر زین موی چهل طره پهلوان بانویی است که راه را بر ساناسار و باغداسار می بندد و با باغداسار گلاویز می شود ولی پهلوان در کشتی او را مغلوب می کند و می شناسدش (رک:

ص ۶۶). خود زرین موی هم پس از مرگ ساناسار «اسب شوهر از دست رفته را زین نموده عمود وی را برداشته کفش پولادین او را به پا کرد و زرهدش بر تن نمود و با بهت بسیار اسب تاخته کویال شوهر را به یک دست گرفته و پسرش را بر پشت آویخته بود» (ص ۶۹). خندوت همسر داوید نیز جنگجوست و به مقابل او می آید و گرزش را به سوی پهلوان می افکند ولی چون هنگام گریز کلاهخود از سرش می افتد و موهایش آشکار می شود داوید او را می شناسد (رک: ص ۲۱۸) (مشابه نبرد سهراب و گردآفرید در شاهنامه). خندوت در بخشی دیگر پنج هزار تن را می کشد و جان داوید را نجات می دهد (رک: ص ۲۲۹). گوهر همسر مهر کوچک هم پهلوان بانوست و بعد از آزمودن قدرت مهر در آوردگاه با او ازدواج می کند (رک: نوری زاده، ۱۳۷۶: ۴۱۲). پهلوانی و دلاوری همسران سه تن از چهار یل حماسه دلاوران ساسون نشان می دهد که داستان پردازان ارمنی - و طبعاً شنوندگان آنها - می پسندیده اند بانوان پهلوانان محبوب آنها نیز همچون خود این جنگجویان، پرخاشنخ و مردافکن باشند.

۱۰. **پیشگامی دختر در خواستگاری:** زرین موی چهل طره دختر شاه مس شهر در چین و ماچین، ساناسار را در خواب می بیند و بر او دل می بازد.^۷ سپس نامه ای به پهلوان می نویسد و در آن عشق خویش را بر او آشکار می کند و ساناسار را به ازدواج با خویش فرامی خواند (رک: ص ۴۸). پیشگامی و آزادی دختر در عشق و رزی، خواستگاری و ازدواج از آیینهای زن/ مادرسالاری است که به دلیل ارزش اجتماعی برتر و احترام تقدس آمیز بانوان، حق انتخاب و پیش قدمی در موضوع ازدواج بر خلاف جوامع یا اعصار مرد/ پدر سرور از آن زنان بوده است (در این باره، رک: پاتر، ۱۳۸۴: ۱۷۷ و ۱۷۸؛ روح الامینی، ۱۳۷۷: ۱۶۷؛ مزدپور، ۱۳۸۳: ۱۸۱). این سنت، شواهد داستانی و حتی تاریخی متعددی دارد (برای دیدن برخی از آنها، رک: آیدنلو، ۱۳۸۷ الف: ۱۱-۱۴) و در شاهنامه دو بار دیده می شود. نخست در داستان رستم و سهراب که تهمینه شبانگاه به خوابگاه رستم می آید و آشکار می کند که:

تو رایم کنون گر بخواهی مرا نبیند جز این مرغ و ماهی مرا

(۲/ ۱۲۳/ ۷۴)

در نمونه دوم نیز مالکه نزد شاپور ساسانی پیام می فرستد که:

مرا گر بخواهی حصار آن توست چو ایوان بیابی نگار آن توست

(۶/ ۲۹۵/ ۵۹)

۱۱. **تن شویی در خون:** «خون» در باورهای باستانی انسان نماد زندگی و باروری و تجدید حیات دانسته می شد و از همین روی بود که نوشیدن آن یا گذشتن از رویش را مایه توانایی می پنداشتند (رک: شوالیه و گریبان، ۱۳۸۲: ۳/ ۱۳۵ و ۱۳۶؛ کوپر، ۱۳۸۶: ۱۳۶ و ۱۳۷؛ هال، ۱۳۸۰: ۲۴۳؛ Jones, 1995: 70-71). بنا بر همین اعتقاد است که هنگام آماده شدن داوید برای نبرد با میصر املیک پس از زیناوندی او با رزم افزارهای پدر و سوار شدن بر باره مخصوص وی، در دیر ماروتا مادر مقدس چهل گوساله قربانی می کنند و «داوید در خون گرم گوساله ها تن شست» (ص ۱۶۷). در *شاهنامه* نیز ضحاک پس از شنیدن پیشگویی ستاره شناسان درباره سرانجام خویش به هندوستان می رود تا:

همی خون دام و دد و مرد و زن بریزد، کند در یکی آبنزن
مگر کو سر و تن بشوید به خون شود فال اخترشناسان نگون
(۱/ ۸۷/ ۳۶۱ - ۳۶۲)

برخی دیگر از نمودهای این اعتقاد در آیینهای بشری عبارت است از: قربانی کردن اعراب جاهلی یکی از زیبارترین اسیران جنگی را در برابر بت قبیله خود و مالیدن خون او بر سر و چهره برای استمرار پیروزی در نبرد، دست شستن به خون قربانی انسانی در آیینهای سوگند در روم، آغشته کردن سر نوزاد به خون قربانی جانوری در هفته نخست زادن و... (رک: مصطفوی، ۱۳۶۹: ۴۰، ۸۵ و ۱۲۶).

۱۲. **خودکشی همسر پس از مرگ شوهر:** خندوت پس از آگاهی از کشته شدن همسرش داوید خود را از بالای دژ به زمین می اندازد و می میرد (رک: ص ۲۴۲). این، مشابه رفتار شیرین در *شاهنامه* است که بعد از کشته شدن و خاک سپاری خسرو پرویز به دخمه همسر می رود و:

بشد چهره بر چهر خسرو نهاد گذشته سخنها بر او کرد یاد
هم اندر زمان زهر هلهل بخورد ز شیرین روانش بر آورد گرد

(۸/ ۳۷۲/ ۶۰۴ و ۶۰۵)

همانندی دیگر میان روایت ایرانی و ارمنی این است که در *شاهنامه* شیرویه فرزند پرویز از شیرین می خواهد که به همسری او دربیاید و زن با خودکشی او را ناکام می گذارد (رک: ۸/ ۳۶۴-۳۶۳/ ۴۹۴-۶۱۰). در حماسه *دلاوران ساسون* هم ورگو، عموی مهر، به خندوت پیشنهاد ازدواج می کند که با پاسخ

تند و نکوهش وی رویارو می شود و پس از این پاسخ، خندوت بی درنگ خود را از باره حصار پایین می اندازد.

۱۳. دیو سپید: در حماسه ارمنی، دیو سپید نگهبان دژ اخلات است و دختری به نام ارمغان را به اسارت درآورده است. هیچ سلاحی بر پیکر دیو کارگر نیست اما مهر به جستجوی او می رود و پس از گذشتن از کوه به غار دیو می رسد و در نبردی سهمناک و دیرپا او را می کشد و دختر را می رهاند و با وی ازدواج می کند (رک: صص ۷۶-۷۹). افزون بر حضور «دیو سپید»- که می دانیم از دیوان نامدار شاهنامه است و به احتمال فراوان از حماسه ملی ایرانیان در روایات ارمنی راه یافته - دشواری راه رسیدن به غار این دیو نیز مشابه راه سخت و پر مرحله رفتن به غار او در شاهنامه است که اولاد آن را این گونه برای رستم توصیف می کند:

| | |
|----------------------------|-----------------------------|
| وژ آنجا سوی دیو فرسنگ صد | بیاید یکی راه دشخوار و بد |
| میان دو صد چاهساری شگفت | به پیمانش اندازه نتوان گرفت |
| میان دو کوه اندرون هول جای | نبرد بر آن تیغ پران همای |
| ز دیوان جنگی ده و دو هزار | به شب پاسباند بر چاهسار |

(۲/ ۳۵ و ۳۶ / ۴۷۴-۴۷۷)^۸

در شاهنامه به کارگر نبودن رزم افزارها بر دیو سپید- که در روایت ارمنی آمده- اشاره ای نیست اما گزارش کوش نامه از داستان نبرد مازندران که با روایت فردوسی تفاوتی دارد، این دیو زخم ناپذیر است و «... آهن نیامد بدو کارگر» (ایران‌شان بن ابی‌الخیر، ۱۳۷۷: ۶۵۸ / ۹۶۲۰).

۱۴. رزم افزار ویژه پهلوان: سلاح مخصوص پهلوان همچون اسب او، در روایات حماسی و اساطیری ویژگی هایی دارد (برای بعضی از این ویژگی ها، رک: سرکاراتی، ۱۳۷۸ ب: ۳۳۳-۳۹۰) که سه مورد مهم و مشترک آنها در حماسه های ارمنی و ایرانی ذکر می شود:

۱-۱۴. نیاکانی و موروثی بودن: موروثی بودن سلاحهای خاص پهلوان از پدر و نیاکان او یا یلان و شهریاران دیگر یکی از سنتهای کهن حماسی و ظاهراً قدیمی ترین شواهد داستانی آن در روایات هندی است (برای دیدن نمونه ها، رک: سرکاراتی، ۱۳۷۸ الف: ۱۲۲ و ۱۲۳؛ همو، ۱۳۷۸ ب: ۳۸۱). احتمالاً این بن مایه «با آیین خاص تشریف پهلوان نو برنا به آداب و مراسم زیناوندی و

سلحشوری ارتباط داشته است» (سرکاراتی، ۱۳۷۸ الف: ۱۲۳). از سوی دیگر به نظر می رسد که داشتن و به کار بردن رزم افزارهای به یادگار مانده از نیاکان یا بزرگان پیشین به نوعی مایه تشخیص و ابهت پهلوان بوده است. در شاهنامه گرز رستم یادگاری از نیای او سام است (رک: ۱/ ۳۴۷/ ۳۵؛ ۲/ ۳۸/ ۵۰۸) و در چند بیت افزوده بر بعضی نسخ- که البته روایت آن اصیل است- به چگونگی زیناوندی او با این گرز اجدادی اشاره شده است (رک: ۱/ ۳۳۴/ زیرنویس ۱۷). برای این مضمون شواهد فراوانی در روایات ایرانی هست (برای ملاحظه آنها، رک: آیدنلو، ۱۳۸۶: ۳۳-۳۵). در حماسه ارمنی، مهر پس از کشتن شیر، فرمانروای ساسون می شود و زرین موی چهل طره شمشیر صاعقه و جامه و جوشن ساناسار پدر پهلوان جوان را به او می دهد (رک: صص ۷۴-۷۵). مهر در پیکار با دیو سپید هم با رزم افزارهای پدری زیناوند می شود (رک: ص ۷۷). داوید نیز کمان بزرگ پدرش مهر را می یابد و به آسانی زه می کند و به نخچیر می رود (رک: ص ۱۲۵). او هنگام رویارویی با میصر املیک و سپاهش سلاحی ندارد و به ناچار درختی را از بن می کند و به دوش می گیرد ولی پیرزنی می گوید که پدر پهلوان رزم افزارهای ویژه ای داشت و داوید هم باید از آنها استفاده کند.^۹ داوید به محل نگهداری این سلاحها می رود و آنها را بر می گیرد. در این بخش آزمون زور و بلوغ یل برنا با برداشتن رزم افزار سنگین پدرش هم دیده می شود؛^{۱۰} آنجا که داوید از عمو اوهان می پرسد شمشیر پدرش کجاست و اوهان می گوید درون خم بزرگی از قیر فرو رفته است که داوید اگر می تواند باید آن را بیرون بکشد و پهلوان جوان «شمشیر بلند را چنان که مویی از ماست یا که خم بیرون می کشد از قیر بیرون می کشد» (ص ۱۶۴).^{۱۱} پس از کشته شدن داوید سلاحها و اسبش به فرزند وی مهر کوچک می رسد (رک: صص ۲۴۴ و ۲۴۵).

۱۴-۲. سنگینی: رزم افزارهای ویژه پهلوان بسیار سنگین و مخصوص خود اوست و استفاده از آنها یکی از ویژگی ها/ برتری های یلان نامدار محسوب می شود. در شاهنامه زال در مصراع دوم بیت زیر نزد بزرگان ایران به این موضوع تصریح می کند: سواری چو من پای در زین نگاشت کسی تیغ و گرز مرا برنداشت (۱/ ۳۳۱/ ۶۷)

در وصف رستم هم می خوانیم:

سلیح ورا برنتابد کسی ز مردان کنند آزمایش بسی

... نه برگردد از جای گرزش نهنگ و گر بفگند بر زمین روز جنگ

(۱۳۵۳/۱۸۷/۳ و ۱۳۵۵) ۱۲

در حماسه دلاوران ساسون چارپر میصر املیک بسیار سنگین است و هیچ کس را جز خود وی توان برداشتن آن نیست (رک: ص ۹۹). گرز او نیز سیصد و شصت رطل (هر رطل برابر دوازده پوند) وزن دارد (رک: ص ۱۰۰). گرز مهر بزرگ هم سیصد منی است (رک: نوری زاده، ۱۳۷۶: ۳۹۱).

۱۴-۳. قدرت زخم زنی و برندگی: در نبرد داوید و میصر املیک، شهریار مصر برای در امان ماندن از زخم شمشیر داوید درون چاهی به عمق چهل ذرع می رود و سر آن چاه را با چهل سنگ آسیا و پوست چهل گاو میش می پوشانند اما زمانی که داوید با تیغ موروئی و مخصوصش بر آنها می کوبد سنگهای آسیا و چرمهای گاو میش دو نیم می شوند و میصر املیک نیز در بُن چاه دو پاره می گردد و شمشیر، چهل ذرع در زمین زیر پای املیک فرو می رود و «هر گاه فرشته ای دست داوید بر نمی گرفت با آبهای سیاه در ژرفنای زمین سیل بار می آورد».^{۱۳} در شاهنامه نیز تیر زال از تنه درختی گشن می گذرد:

کمان را بمالید دستان سام برانگیخت اسپ و برآورد نام
بزد بر میان درخت سهی گذاره شد آن تیر شاهنشهی

(۱۲۹۴/۲۵/۱ و ۱۲۹۵)

و رستم می گوید:

خدنگم ز سندان گذر یافتی زبون داشتی گر سپر یافتی

(۱۲۲۳/۳۹۵/۵)

۱۵. رشد سریع و شگفت انگیز پهلوان: بالیدن ساناسار و باغداسار، یلان همزاد ارمنی، عجیب و زود هنگام است و «رشد آنان در یک روز برابر با رشد دیگر اطفال در یک سال بود» (ص ۳۴). مهر فرزند ساناسار «در عرض یک ماه رشدی چون یک سال دیگر کودکان کرد و چون به سن هفت سالگی رسید اندامش بلندتر از هفت پا بود» (ص ۶۹). مهر کوچک پسر داوید نیز نه به سال و ماه که «به روز و ساعت رشد می کرد» (ص ۲۲۶) او در یک سالگی درختان را از جای می کند و به زخم گوی وی در بازی چوگان کسان بسیاری کشته می شوند (رک: ص ۲۳۱). رستم هم در شاهنامه هنگام زادن بزرگ پیکر است

و:

شگفت اندر او مانده بُد مرد و زن که نشنید کس بچّهٔ پیلتن

(۱/۲۶۷/۱۴۷۶)

او در هشت سالگی «به سان یکی سرو آزاد گشت» (۱/۲۷۰/۱۵۱۸). سهراب نیز:

چو یک ماهه شد همچو یک سال بود برش چون بر رستم زال بود

چو سه ساله شد سازِ مردان گرفت به پنجم دل تیر و پیکان گرفت

چو ده ساله شد زان زمین کس نبود که یارست با او نبرد آزمود

(۲/۱۲۵/۹۹-۱۰۱)

۱۶. **رویدن گل از خون پهلوان/ شاهزاده:** در افسانه‌های ارمنی آمده است که پس از زخمی شدن داوید به نیرنگ دشمن و ریختن خون او بر زمین از آن خون، گل نیلوفر روید^{۱۴} (رک: آیوازیان، ۱۳۹۱: ۳۹؛ سیمونی، ۱۳۹۱: ۳۹۸). «رستن گل و گیاه از خون پهلوان یا شاه/ شاهزاده» یکی از معروف‌ترین نمودهای داستانی بن مایهٔ «رویدن گیاه از انسان» در روایات حماسی و اساطیری و افسانه‌هاست. این مضمون اساطیری بنا بر تحلیلی به معنای ادامهٔ زندگانی و حضور کسی است که حیات جسمانی اش به ناگهان یا مظلومانه و ناحق پایان یافته است و پس از آن در پیکر گل و گیاه رسته از خودش زنده و حاضر است (در این باره، رک: الیاده، ۱۳۷۶: ۲۸۸). شناخته شده‌ترین شاهد این بن مایه در روایات ایرانی (دربارهٔ این مضمون و نمونه‌های دیگر آن، رک: آیدنلو، ۱۳۸۴: ۱۱۳-۱۱۷) رستن گیاه یا درخت از خون سیاوش است که در *شاهنامه* بدان اشاره شده:

ز خاکی که خون سیاوش بخورد به ابر اندر آمد یکی سبز نرد

نگاریده بر برگها چهر اوی همی بوی مشک آمد از مهر اوی

(۲/۳۷۵/۲۵۱۳ و ۲۵۱۴)

نکتهٔ جالب این که در برخی لهجه‌های زبان ارمنی نوعی گل سرخ به نام گلِ شوارشاریون وجود دارد که به معنای گلِ خون سیاوش (رسته از خون سیاوش) است (رک: باغداساریان، ۱۳۸۰: ۱۲) یعنی این مضمون اساطیری از روایات ایرانی به زبان ارمنی نیز راه یافته و از این روی تصور تأثیرپذیری افسانهٔ مربوط به داوید از نمونهٔ مشابه در *شاهنامه* محتمل است.

۱۷. **رویین تنی:** در یکی از گزارشهای حماسه *دلاوران ساسون*، دست راست ساناسار پس از تن شویی در آب چشمه مخصوص و نوشیدن از آن رویین و زخم ناپذیر می شود (رک: نوری زاده، ۱۳۷۶: ۳۸۵). در *شاهنامه* نیز اسفندیار رویین تن است و رزم افزارهای هموردان بر او کارگر نیست (برای نمونه، رک: ۳۹۵ / ۵ و ۳۹۶ / ۳۹۶-۱۲۲۳-۱۲۲۶). همانندی دیگر این است که در برخی داستانهای شفاهی / عامیانه و نقالی ایرانی یکی از علل رویین تن شدن اسفندیار تن شستن او در آب است (رک: انجوی، ۱۳۶۹: ۱ / ۲۰۵ و ۲۰۶؛ ۷ / ۲؛ میرکاظمی، ۱۳۹۰: ۱۵۱). به عبارت دیگر «آب» در هر دو دسته از روایات ایرانی و ارمنی نقش مشابهی در زخم ناپذیر شدن یلان دارد.

۱۸. **فرو رفتن پای پهلوان در زمین:** مهر فرزند ساناسار آن چنان تهمتن و نیرومند است که هنگام راه رفتن «پایش تا به نیمه در زمین فرو می رفت» (ص ۷۰). مطابق با چند بیتی که در داستان رستم و سهراب بر بعضی دست نویسه‌های *شاهنامه* افزوده شده است، رستم نیز چنان نیرویی داشت که موقع راه رفتن پاهایش در زمین فرو می رفت و چون او از این کار رنجور بود از خداوند خواست که لختی از زور تنش را بستاند تا بتواند راه برود:

| | |
|----------------------------------|----------------------------|
| شنیدم که رستم ز آغاز کار | چنان یافت نیرو ز پروردگار |
| که گر سنگ را او به سر برشدی | همی هر دو پایش بدو در شدی |
| از آن زور پیوسته رنجور بود | دل او از آن آرزو دور بود |
| بنالید بر کردگار جهان | به زاری همی آرزو کرد آن |
| که لختی ز زورش ستاند همی | به رفتن به ره بر تواند همی |
| بر آن سان که از پاک یزدان بخواست | ز نیروی آن کوه پیکر بکاست |

(۲ / ۱۸۴ / زیرنویس ۱۴)

۱۹. **قدرت نمایی با فشردن دست:** هنگامی که ساناسار به دیوی به نام حمدول - که دروازه بان قصر زرین موی چهل طره است - می رسد، دیو برای نشان دادن قدرت خویش دست پهلوان را می گیرد و می فشارد و لیکن ساناسار خم به ابرو نمی آورد و در مقابل، چنان دست دیو را فشار می دهد که «خون از سر انگشتان دیو فوران زد و شیر مادر به همراه این خون جاری شد و دیو بخت برگشته پای به گریز نهاد»

(ص ۶۳). این شیوهٔ زورآزمایی و قدرت‌نمایی در *شاهنامه* دو بار دیده می‌شود. یک بار کلاه‌هور پهلوان مازندرانی برای ترساندن و خوار کردن فرستادهٔ ایرانیان که رستم است دست او را به چنگ می‌گیرد و:

| | |
|-----------------------------|-----------------------------|
| بیفشارد چنگ سرافراز پیل | شد از درد دستش به کردار نیل |
| نیچید و اندیشه زو دور داشت | به مردی ز خورشید منشور داشت |
| بیفشارد چنگ کلاه‌هور سخت | فرو ریخت ناخن چو برگ درخت |
| کلاه‌هور با دست آویخته | پی و پوست و ناخن فرو ریخته |
| بیاورد و بنمود و با شاه گفت | که بر خویشان درد نتوان نهفت |

(۲ / ۵۱ / ۶۹۵ - ۶۹۹)

رستم و اسفندیار هم در دیدارشان به این روش زور خود را به یکدیگر نشان می‌دهند (رک: ۵ / ۳۵۵ و ۳۵۶ / ۷۹۵ - ۷۶۵)

۲۰. کام خواهی نامشروع زن: سارا زن عموی مهر کوچک با چاره‌اندیشی و عرض‌اندام خویش بر پهلوان جوان از او کام می‌طلبد اما مهر از این کار پرهیز می‌کند و می‌گریزد. زن روی خود را می‌خراشد و گیسوانش را آشفته می‌کند و به همسرش اوهان می‌گوید که برادرزاده‌اش مهر در پی تعرض به او بوده است و با این تهمت باعث می‌شود که اوهان، مهر را از خانه و موطن خویش براند (رک: صص ۲۴۷ و ۲۴۸). در *شاهنامه* هم سودابه نامادری سیاوش خود را بر شاهزاده عرضه می‌کند و در برابر خویشنداری او چنگ به روی می‌زند و جامه می‌درد و شیون می‌کند که سیاوش می‌خواسته به او تعرض کند. همچنین با نشان دادن دو کودک افکنده که از زنی دیگرند مدعی می‌شود این کودکان بر اثر رفتار تند سیاوش با او سقط شده‌اند (رک: ۲ / ۲۲۳ - ۲۲۹ / ۳۰۷ - ۴۰۷). با این که واقعیت ماجرا پس از آزمون آتش آشکار می‌شود، سیاوش در باطن از کژاندیشی‌های سودابه بیمناک است و یک دلیل رفتن او به نبرد افراسیاب - که نهایتاً منجر به پناه بردن او به توران می‌شود - در امان ماندن از شر سودابه است.^{۱۵} (بسنجید با رانده شدن مهر از خانه و سرزمین به سبب تهمت زن عمو). مضمون عشق ناشایست نامادری یا زن یکی از خویشاوندان به ناپسری یا پسری از اقوام همسر، نمونه‌های داستانی متعددی در روایات ملل مختلف دارد (برای این داستانها و تحلیل مضمون، رک: نحوی و امینی، ۱۳۹۲: ۱۳۹ - ۱۶۶).

۲۱. **کشاندن زن، پهلوان را به سرزمین خویش برای ازدواج با او:** اسمیل خاتون، همسر فرمانروای مصر پس از درگذشت او برای آن که فرزندی از پشت مهر پهلوان داشته باشد وی را به مصر فرا می خواند. مهر به رغم مخالفت مادر، همسر و دوستان و خویشانش به آنجا می رود و اسمیل به چاره پهلوان را مست می کند و از او بار می گیرد. کره/ کورکیک جلالی، اسب مهر، را نیز با مادیانهای سلطنتی به گشنی کردن وا می دارند. خاتون کودکی به دنیا می آورد که به یاد شهریار مصر، میسر املیک می نامندش و مادر از او می خواهد در آینده ساسون را ویران کند (رک: صص ۸۳-۸۸). مشابه این طرح داستانی که زنی پهلوان را به سرزمین خویش می کشاند تا از او صاحب فرزندی شود در رستم و سهراب شاهنامه هم دیده می شود که رخس را در نخچیرگاه می دزدند و به سمنگان می برند و رستم در پی باره اش به آن شهر می رود و در آنجا دختر فرمانروای سمنگان بر او اظهار عشق می کند و پس از ازدواج باردار می شود. همانند دیگر این مضمون در داستانی با منشأ سکایی است که هرودت آن را در قالبی یونانی نقل کرده و مطابق آن موجودی پری وش و عجیب- که نیمی زن و نیمی مار است- اسبها یا گاوان هراکل/ هرقل را می رباید و به غار خویش می برد و پس از این که پهلوان به آنجا می رود فقط به شرط پیوند هراکل/ هرقل با اوست که حاضر می شود اسبان/ گاوها را باز پس دهد. پهلوان می پذیرد و پری از او به سه پسر آبتن می شود (رک: خالقی مطلق، ۱۳۷۲: ۶۷-۶۹؛ سرکاراتی، ۱۳۷۸ج: ۱۱؛ هرودت، ۱۳۸۹: ۱/ ۴۵۲ و ۴۵۳). دکتر خالقی مطلق با توجه به این روایت حدس زده اند که شاید در صورت کهن تر داستان رستم و سهراب هم رباینده اصلی رخس خود تهمینه بوده است که خواسته با این کار تهمتن را به اقامتگاه خویش بکشاند و با او ازدواج کند (همان). در این صورت مشابهت روایت ارمنی با داستان شاهنامه بیشتر خواهد شد. نکته دیگر این که در برخی گزارشهای نقلی داستان رستم و سهراب، رخس را پس از گرفتن و بردن به سمنگان میان مادیانها رها می کنند (همانند گشنی کردن اسب مهر با مادیانها در حماسه ارمنی) و از جفت گیری رخس با آنها کره ای به دنیا می آید که بعدها باره مخصوص سهراب می شود (رک: زیری، ۱۳۶۹: ۴، ۷۷ و ۷۸؛ فردوسی، ۱۳۸۶: ۲/ ۱۲۷؛ زیرنویس ۴).

۲۲. **کشته شدن پهلوان به نیرنگ نزدیکان:** در حماسه ارمنی دختری که داوید از سلطانه اغواگر دارد برای کشتن پهلوان زیر پلی کمین می کند. اسب او که از خطر آگاه شده است از رفتن پرهیز دارد ولی داوید او را به حرکت در می آورد و دختر که در نیستان نهان شده از پشت تیری زهرآگین به پهلوان

می زند. خود دختر از هیبت نعره داوید پیش از پهلوان می میرد و سپس داوید با دیدن جسد وی و دانستن این که کشنده اش از نژاد خود اوست جان می دهد (رک: صص ۲۳۸ و ۲۳۹). بین روایت کشته شدن داوید با مرگ رستم در شاهنامه این همانندی ها به نظر می رسد: ۱. داوید و رستم هر دو جهان پهلوان حماسه های ملی سرزمین خویش هستند. ۲. هر دو به نیرنگ خویشاوندانشان کشته می شوند: داوید به دست دختر خود و رستم به چاره و کینه برادر ناتنی اش شغاد. ۳. رخس با بوییدن خاک از خطر (چاه پیش رو) آگاه می شود و نعل بر زمین می کوبد و از رفتن باز می ایستد اما رستم با خشم و به ضرب تازیانه او را می راند و اسب در چاه می افتد (رک: ۵ / ۴۵۱ و ۴۵۲ / ۱۵۷-۱۶۳). اسب داوید (کره/ کوریک جلالی) هم خطر را در می یابد و به اصرار پهلوان است که می تازد. ۴. رستم پیش از مرگ، کشنده اش را با تیر به درخت می دوزد (رک: ۵ / ۴۵۴ و ۴۵۵ / ۱۸۸-۲۰۵). قاتل داوید هم قبل از مرگ او از ترس بانگ سهمگین پهلوان قالب تهی می کند.

۲۳. نبرد پدر و پسر: مهر کوچک پسر داوید که در نمود پدر بالیده است در هفت سالگی و پس از این که او را بی پدر می خوانند از مادر درباره پدرش می پرسد و به جستجوی او می رود و با وی رویارو می شود. آن دو ناشناخته با یکدیگر کشتی می گیرند و پسر بر پدر چیره می شود و شمشیر می کشد تا سر از تن او جدا کند اما در این هنگام داوید از او می پرسد که فرزند کیست و او می گوید پسر داوید ساسون است و چون پهلوان مغلوب می گوید «منم داوید ساسون، پسرک گریه سر داد و دستهای پدر را بوسید و گفت پدر عفو کن که خطا کردم» (رک: صص ۲۳۲-۲۳۴). این طرح داستانی که پهلوان در جایی - معمولاً بیرون از شهر یا سرزمین خویش - با زنی ازدواج می کند و فرزند او که بدون حضور پدر زاییده و بالیده است پس از سالها در جستجوی او برمی آید و غالباً نادانسته با پدر رو به رو و درگیر می شود، از مشهورترین و مکررترین بن مایه های داستانی مربوط به نبرد در ادبیات جهان است. شناخته شده ترین شاهد این مضمون در سنت حماسی و داستان پردازی ایران، روایت رستم و سهراب شاهنامه است^{۱۶} و داستان ارمنی در جزئیاتی مانند بالیدن فرزند در غیاب پدر، گوازه زنی دیگران بر پسر پهلوان و بی پدر نامیدن او، پرسش فرزند از مادرش درباره هویت پدر، رفتن پسر به جستجوی پدر، ترس پدر از هیبت و قدرت پسر^{۱۷} و چیرگی پسر بر پدر، با روایت فردوسی همانندی دارد. در یکی از گزارش ها داوید پیش از ترک همسر بازوبندی زرین به او می دهد که اگر فرزندشان پسر باشد آن را به

بازوی راستش ببندد و داوید هنگام نبرد با مهر آن را بر بازوی هم‌اورد می‌بیند و می‌داند که او پسرش است (رک: آیوازیان، ۱۳۹۱: ۲۱۷). این موضوع نیز مشابه مهره بازوبندی است که رستم در شاهنامه به تهمینه می‌دهد تا بر بازوی فرزند پسرشان ببندد (رک: ۲ / ۱۲۴ / ۸۴ - ۸۷)؛ منتها برخلاف داستان ارمنی، آن را پس از زخمی کردن فرزند بر بازوی پور جوان خویش می‌بیند (رک: ۲ / ۱۸۷ / ۸۷۷). نکته بسیار جالب درباره ارتباط روایت ارمنی با داستان شاهنامه و حتی قرینه‌ای برای احتمال تأثیر پذیری از آن، این است که در یکی از روایتهای این داستان، مهر به جای داوید، پسر رستم است و عین واقعه مذکور در حماسه دلاوران ساسون میان رستم و مهر روی می‌دهد (برای این داستان، رک: خالقی مطلق، ۱۳۷۲: ۸۵).

چنان که ملاحظه می‌شود در داستان ارمنی، پدر و پسر پیش از وقوع فاجعه همدیگر را می‌شناسند. در سنت داستان پردازی ایران غیر از رستم و سهراب شاهنامه سایر روایات مبتنی بر الگوی نبرد پدر و پسر یا دو خویشاوند نزدیک پایانی خوش و منتهی به شناخت و صلح و صفای دارد و این محتملاً برخاسته از خواست و پسند عمومی مردم ایران است که مورد توجه داستان پردازان و راویان قرار گرفته زیرا گزارشهای مربوط به مجالس نقلی داستان رستم و سهراب نشان می‌دهد که شنوندگان از کشته شدن سهراب بسیار اندوهگین می‌شدند و حتی به شیوه‌های مختلف (مانند وعده و وعید به نقال) می‌کوشیدند مانع مرگ سهراب در روایت شوند یا آن را به تأخیر بیندازند (در این باره، رک: طومار نقالی شاهنامه، ۱۳۹۱: ۲۹ - ۳۱). از این روی دور نیست که چنین تمایل همگانی بر داستانهایی که بر الگوی رستم و سهراب ساخته شده تأثیر گذاشته و روایات به گونه‌ای پرداخته و گزارده شده است که در نهایت دو هم‌اورد خویشاوند، یکدیگر را بشناسند و تراژدی شاهنامه تکرار نشود. بر این اساس آیا می‌توان احتمال داد که سرانجام غیرتراژیک روایت ارمنی داوید و مهر هم از چنین سنت/نگرشی متأثر شده باشد؟^{۱۸}

این نکته را نیز باید افزود که در حماسه دلاوران ساسون یک بار هم مهر کوچک ندانسته با بارون آستیک پسر عموی خویش پیکار می‌کند و او را زخم می‌زند و هنگام مرگ بارون است که این دو یکدیگر را می‌شناسند (رک: صص ۲۵۶ - ۲۵۸). در چهار داستان رستم و سهراب ایرانی، هیلده براند و هادو براند آلمانی، کوکولین و کُئلای ایرلندی و ایلیا مورمیت و سِکُلنیک روسی - که بیش از دیگر روایات بن مایه نبرد پدر و پسر در جزئیات مشترک و مشابهند - و بیشتر داستانهایی که پاتر در کتاب خویش گرد

آورده، رویارویی بین پدر و پسر است ولی همان گونه که این طرح داستانی بعدها به شیوه‌ها و قالبهای متنوعی روایت شده، رابطهٔ خویشاوندی دو طرفِ مقابله نیز گسترده شده و از پدر و پسر به خویشان نزدیک مانند دو برادر، برادر و خواهر، برادر و برادرزاده، نیا و نوه و ... تسری یافته است (برای دیدن نمونه‌هایی در روایات ایرانی، رک: آیدنلو، ۱۳۸۹: ۱۸۲ و ۱۸۳). پیکار دو عموزاده (مهر و بارون) در حماسهٔ ارمنی از نمونه‌های دیگر این مضمون است.

۲۴. نبرد پهلوان با ازدهای بازدارندهٔ آب و رهانیدن دختر: در سبز شهر ازدهایی زخم ناپذیر پدید می‌آید که راه آب را می‌بندد و هر گاه دختر جوانی را طعمهٔ او می‌کنند اندکی از آب را بر مردمان شهر می‌گشاید. ساناسار و باغداسار ازدها را می‌کشند و دختر را می‌رهانند و آب چشمه به سوی شهر روان می‌شود. مهتر شهر نیز دختر نجات یافته را به ازدواج باغداسار در می‌آورد (رک: صص ۴۲-۴۵). ازدها در انواع روایات اساطیری، حماسی و عامیانهٔ مربوط به این جانور و کشتن او گاهی رباینده و مانع آب است (ایجاد خشک سالی و قحطی) و ایزد یا پهلوان با نابود کردن این پتیاره آنها را آزاد و رودخانه‌ها را جاری می‌کند (دربارهٔ این بن مایه، رک: سرکاراتی، ۱۳۷۸: ۲۳۸-۲۴۰). برای نمونه در اساطیر ودایی ورتره آنها و رودها را در بند کرده است و ایندیره با کشتن او هفت رود را آزاد می‌سازد (رک: گزیدهٔ ریگ ودا، ۱۳۶۷: ۵۹ و ۲۷۹). در بعضی از داستانهای این الگو، دختر جانشین آب شده و ازدها رباینده یا اوبارندهٔ دختران است و پهلوان، پادشاه یا ایزد با کشتن ازدها، دختر/ دختران را می‌رهاند و بعضاً با آنها ازدواج می‌کند یا انتقام خونشان را می‌گیرد.^{۱۹} در شکل داستانی دیگر که تلفیقی از دو بن مایهٔ یاد شده است و در روایت حماسهٔ ارمنی هم دیده می‌شود ازدها راه آب یا مسیر آمد و شد مردمان را می‌بندد و تنها در برابر دریافت دختری به عنوان پیشکش یا قربانی اجازهٔ استفاده از آب یا رفت و آمد را می‌دهد (دربارهٔ این بن مایه در روایات عامیانهٔ ایرانی، رک: Omidsalar, 1989: 203). بن مایهٔ «ازدها و دختر و پهلوان» در شاهنامه به گونهٔ تغییر یافته در دو داستان به نظر می‌رسد. نخست گرفتاری شهرناز و ارنواز، خواهران یا دختران جمشید، در شبستان ضحاک ازدهافش (رک: ۱/ ۵۵-۶-۱۰) و رهانیدن فریدون آنها را و ازدواج با دختران دیگر، بلعیدن موجودی ازدهاگونه به نام شیر کچی دختر خاقان چین را و کشتن بهرام چوبین آن پتیاره را به خواست مادر دختر (رک: ۸/ ۱۷۶-۱۸۳ / ۲۳۰۱-۲۳۹۵).^{۲۰}

۲۵. نبرد پهلوان با دیو در غار: در پیکار مهر کوچک با کوپ دیو، پتیاره به غار بزرگ خود می‌گریزد و پهلوان در آنجا با دیو نبرد و سرش را از تن جدا می‌کند (رک: صص ۲۵۱ و ۲۵۲). در داستانهای اساطیری و آیینی، جهان زیرین سرزمین تیرگی و تباهی و مردگان است و از همین روی نیروهای مرگ آفرین و زیانکار اهریمنی مانند دیوان و اژدهایان معمولاً در مَعاک زمین به سر می‌برند. غار و نیز چاه مهم‌ترین نمودهای جهان فرودین در روایات حماسی و اساطیری است که اقامتگاه دیوان و اژدهایان معرفی می‌شود. در شاهنامه هم دیو سپید غارنشین است (رک: ۲ / ۴۰ / ۵۳۸) و رستم - به سان مهر کوچک - با دیو در آنجا می‌ستیزد و می‌کشدش (رک: ۲ / ۴۱ - ۴۳ / ۵۵۰ - ۵۸۲). غارنشینی دیوان در گرشاسپ نامه (رک: اسدی، ۱۳۱۷: ۲۸۱ / ۱۵) و از حماسه‌های غیرایرانی برای نمونه در اسیسه یونانی و آرتور شاه بریتانیایی هم دیده می‌شود (رک: هومر، ۱۳۷۰: ۲۹، ۱۹۰ و ۱۹۱؛ روزنبرگ، ۱۳۷۹: ۵۸۷).

۲۶. نژاد دریایی / آبی پهلوان (رابطه پهلوان با آب): زوینار دختر شاه ارمنستان از چشمه مقدس شیر،^{۲۱} آب می‌نوشد و در عین دوشیزگی از آن آب باردار می‌شود و دو فرزند همزاد پهلوان به دنیا می‌آورد که ساناسار و باغداسار نامیده می‌شوند (رک: صص ۳۲ و ۳۳). این دو پهلوان آب تبار در ادامه داستان از چشمه ای آب می‌نوشند که به گفته باغداسار هر کس از آن بیاشامد قدرتی غلبه‌ناپذیر می‌یابد (رک: ص ۴۰). همان‌گونه که پیشتر اشاره شد در یکی از گزارشها دست راست ساناسار پس از نوشیدن آب این چشمه و تن شستن در آن رویین و زخم‌ناپذیر می‌شود (رک: نوری زاده، ۱۳۷۶: ۳۸۵). ساناسار و باغداسار در کنار این چشمه ویژه، شهر ساسون را بنیان می‌نهند و چند رودخانه دیگر را نیز از شاه می‌خواهند (رک: صص ۴۶ - ۴۸). در پایان حماسه ارمنی هم که داوید در آب تن می‌شوید شخصی تصریح می‌کند «پهلوانان ساسون جمله مردمانی آتشین مزاج و آب دوست (آب‌زی) هستند هر گاه به آب نرسند قوه از دست می‌دهند و می‌خشکنند» (ص ۲۳۸). در یکی از روایتها/تحریرهای این حماسه نیز علاوه بر ساناسار و باغداسار، مهر هم نژاد آبی دارد و مادر او که برای پرهیز از ازدواج با پسر پادشاهی غیر ارمنی به کوه می‌رود و قصد خودکشی دارد در آنجا وارد غاری می‌شود و آب باریکه ای می‌یابد و سه بار از آن می‌نوشد. دختر دوشیزه از آب آبستن می‌شود و پسری بزرگ پیکر و پهلوان می‌زاید که در خواب و به الهام غیبی او را مهر می‌نامند (رک: آیوازیان، ۱۳۹۱: ۴۲).

با این که در *شاهنامه* و روایات ایرانی در دیگر منابع رسمی و عامیانه، همچون حماسه ارمنی اشاره آشکاری به تبار آبی پهلوان یا شاه نیست، در این مآخذ قراین پیدا و پنهانی هست که رابطه رستم و خاندانش را با آب نشان می دهد و این حدس محتمل را پیش می آورد که شاید جهان پهلوان ایران نیز مانند یلان ارمنی به گونه ای تبار آبی / دریایی دارد و یا حداقل با آب و چشمه و دریا مرتبط است. برخی از این قراین و گواهی ها عبارت است از: ۱. اشتقاق و معنای نام «رستم» با «رود» و «آب» ارتباط دارد. شماری از محققان «رستم» را از اوستایی *raotas-taxma* یا ایرانی باستان *Rautas-taxma* به معنای «نیرومند مانند رود» یا «رودخانه دلاور» می دانند (برای نمونه، رک: امیدسالار، ۱۳۸۱ ب: ۳۵ و ۳۶؛ دیویدسن، ۱۳۷۸: ۱۴۲؛ Russell, 1384: 2). به نظر مرحوم دکتر سرکاراتی نیز «رستم» از ایرانی باستان *Rautas-taxman** به معنای «تازش رود» است و «رستم» یعنی کسی (یلی) که مانند رود می تازد.^{۲۲}

۲. در نام مادر رستم (رودابه) و پسرش (سهراب) جزء «آب» دیده می شود.^{۲۳} درباره مادر رستم این را هم باید افزود که در افسانه کردی «رستم زال»، زال سه شبانه روز با جانوری دریایی نبرد می کند و سرانجام درمی یابد که او پری دریایی است و با وی ازدواج می کند و از این پیوند رستم زاده می شود (رک: رودنکو، ۱۳۹۰: ۲۳۷-۲۴۰). یعنی در این داستان مادر رستم، تبار/ اصلی دریایی و آبی دارد که در موضوع مورد بحث بسیار درخور توجه است. ۳. محل زندگی و اقامت رستم در *شاهنامه* در کنار رودخانه (هیرمند) است.^{۲۴} ۴. «بیر» را در نام رزم جامه مخصوص رستم (بیر بیان) طبق فرضیه ای (بیر) (babar) و به معنای «بیدستر/ سگ آبی» دانسته اند که در *اوستا* جامه اناهیتا ایزدبانوی آبها نیز از پوست آن (سیصد بیر) ساخته شده است (رک: امیدسالار، ۱۳۷۲: ۱۱۷-۱۲۹؛ همو، ۱۳۸۱ ب: ۳۱-۴۳؛ باقری، ۱۳۶۵: ۱۵-۱۹؛ همو، ۱۳۸۴: ۷۰۱-۷۰۳). بدین ترتیب بین رستم و زن ایزد «آبها» رابطه ای ایجاد می شود. ۵. غیر از مادر و فرزند رستم، گرشاسپ نیای او در سنت حماسی ایران هم با «آب» مرتبط است و بنا بر گزارش *روایت پهلوی* نه شبان روز با گندرو دیو درون دریا می ستیزد (رک: *روایت پهلوی*، ۱۳۹۰: ۲۶۱) که شاید قرینه ای بر توانایی دوزیستی این یل باشد.

خاطر نشان می شود که رابطه پهلوان با آب/ دریا/ چشمه غیر از روایات ارمنی و ایرانی در حماسه های دیگر هم دیده می شود. برای نمونه در داستانهای نارتی، اوریزمق در بالای دریا به دنیا می آید (رک:

Bowra, 1952: 95) و بهیسمه پهلوان هندی و همتای رستم، فرزند رودخانه گنگ است (رک: دارا، ۱۳۹۱: ۱۰۷).

۲۷. نعره سمهناک پهلوان: یکی از ویژگی‌ها یا به تعبیری دقیق‌تر، رزم افزارهای برخی از پهلوانان داشتن نعره‌های بسیار بلند و مهیب است (برای اشاره‌ای در این باره، رک: خالقی مطلق، ۱۳۷۲: ۹۱ و ۹۲) که یا موجب ترس و برآشفته‌گی دشمنان و هم‌آوردان می‌شود و یا آنها را می‌گریزند و گاه حتی نابود می‌کند. در حماسه دلاوران ساسون، اوهان از فرزندان ساناسار آن چنان بانگ بلندی دارد که در هفت شهر آن سوتر شنیده می‌شود و او هنگام نعره زدن خود را در پوست هفت گاو میش می‌پیچد تا از شدت فریادش پاره پاره نشود (رک: ص ۶۷). وی زمانی که می‌خواهد برای رهانیدن داوید از چاه روانه شود نعره‌ای می‌کشد که داوید آن را در مسافتی بسیار دور در ژرفای چاه می‌شنود (رک: ص ۱۸۳). ظاهراً در بعضی روایتهای این حماسه خود داوید نیز چنین توان/ویژگی‌ای دارد و هر کجا بانگ بر می‌آورد آوازش به شهر ساسون می‌رسد (رک: خالقی مطلق، ۱۳۷۲: ۹۱). در شاهنامه هم از مهابت نعره رستم دست‌هاورد سست می‌شود و از کار می‌ماند (رک: ۱۱۳/۲ و ۱۲۷ و ۱۲۸) و بانگ وی مشبه به صدای تندر است.^{۲۵} در روایات ایرانی بیرون از شاهنامه، از نعره گرشاسپ صد و چهل نفر بی‌هوش می‌شوند (رک: اسدی، ۱۳۱۷: ۳۸/۲۵۱) و از فریاد رستم در بانوگشسپ نامه اسبان می‌رند و تیغ از دست لشکریان می‌افتد (رک: بانوگشسپ نامه، ۱۳۸۲: ۱۲۰ و ۱۲۱/۹۰۳-۹۰۷). امیر حمزه هم با نعره‌های خویش دشمنان را می‌گریزند و بی‌هوش می‌کند (رک: حمزه نامه، ۱۳۶۲: ۲۰۶). جالب این‌که پهلوانان رستم نژاد در روایت ارمنی «رستم زال» نیز بانگ بسیار هولناکی دارند و مثلاً از قدرت صدای برزو، نوه رستم، دوازده تپه فرو می‌ریزد و فریاد بیژن، نوه دختری رستم، از بن چاه به گوش تهمتن می‌رسد (رک: خالقی مطلق، ۱۳۷۲: ۹۱).

۲۸. نوشیدن خون دشمن: ملیک که از داوید خردسال آزاده خاطر و خشمناک است و در عین حال از زور بسیار او برای آینده خویش می‌ترسد از دو تن از جنگجویانش می‌خواهد که داوید را به پشت هفت کوه ببرند و سرش را از تن جدا کنند و جامی از خونسش برای او بیاورند تا آن را بنوشد و مست و دل‌آرام شود (رک: ص ۱۰۴). در حماسه ارمنی این کار روی نمی‌دهد ولیکن خوردن خون دشمن پس از کشتن او - یا قصد این کار مانند روایت ارمنی - از آیینهای کهن کین خواهی و

نشان دهندهٔ شدت نفرت از دشمن است که پیشینهٔ ای هندواروپایی دارد (برای اشارهٔ دومزیل در این باره، رک: کیا، ۱۳۷۵: ۱۳۸). در *شاهنامه*، گودرز پیران را در نبرد تن به تن زخم می زند و زمانی که بر سر پیکر بی جان او می رسد:

فرو برد چنگال و خون برگرفت بخورد و بیالود روی ای شگفت

(۴/ ۱۳۱ / ۲۰۳۵)

این شیوهٔ انتقام باز شواهدی در متون ایرانی دارد. برای نمونه در *شهریارنامه* ارژنگ به انتقام خون پدرش از خون سر دشمن می آشامد (رک: *شهریارنامه*، ۱۳۷۷: ۸۲). در *سمک عیار* هم دو بار این کار انجام می شود (رک: کاتب ارجانی، ۱۳۴۷: ۲ / ۳۰۵؛ ۳ / ۳۹۶).

نتیجه گیری

روش درست علمی در مطالعات تطبیقی از جمله حماسه پژوهی این است که همانندی های میان متون به طور کلی در حد مشابهات و مقایسه طرح و بررسی شود و بدون دلایل روشن و قراین استوار نظر قاطعی دربارهٔ تأثیر و تأثر داده نشود. با این حال و به رغم اعتقاد یکی از پژوهشگران ارمنی دربارهٔ تأثیرپذیرفتن حماسهٔ *دلاوران ساسون* از *شاهنامه* (رک: باغداساریان، ۱۳۸۰: ۲۴)، نگارندهٔ محتمل می داند که در کنار بازگشت برخی از مشترکات این دو متن به بن مایه ها و الگوهای حماسی - اساطیری واحد و دیرین - بی آن که روایت یک متن از دیگری اخذ شده باشد - بنا بر شواهد و قرینه هایی مانند سابقهٔ کهن نفوذ نامها و داستانهای ملی - پهلوانی ایران در ارمنستان و آشنایی ارمنیان با *شاهنامه*، رواج اسامی شاهنامه ای در میان ارمنیان از سده های گذشته، بودن نام «دیو سپید» در روایات حماسهٔ *دلاوران ساسون*، تشابهات بعضی جزئیات داستان داوید و مهر کوچک با رستم و سهراب *شاهنامه* و همسانی پایان غیر تراژیک آن با پسند عمومی و غالب در روایات ایرانی الگوی نبرد پدر و پسر یا دو خویشاوند نزدیک، ذکر نامهای ایران، آذربایجان و تبریز در حماسهٔ ارمنی و نقش داستانی این نواحی در آن، کاربرد صورت ایرانی شدهٔ سانسار به جای ساراسار ارمنی برای یکی از پهلوانان این متن (در این باره، رک: Russell, 1379) و ... شاید شماری از مضامین و عناصر داستانی حماسهٔ ارمنی از *شاهنامه* اقتباس شده است.

اگر حدس مذکور، درست و پذیرفتنی باشد این تأثیرپذیری ها در فاصله تکوین ساختار اصلی حماسه دلاوران ساسون- که تقریباً به قدمت شاهنامه است- و زمان تدوین مکتوب آن- که چند صد سال بعد بوده- اتفاق افتاده است و در سالهای طولانی نقل و رواج شفاهی این روایات، احتمالاً داستان گزاران ارمنی با توجه به داستانها و بن مایه های شاهنامه فردوسی و چنان که ویژگی بیان شفاهی است برخی موضوعات را در نقلهای خویش وارد کرده اند که در تحریرهای مکتوب و سپسین این حماسه نیز باقی مانده است.

یادداشتها

۱. ساسون به معنای «هولناک» (رک: نوری زاده، ۱۳۷۶: ۳۸۴) و نام شهری است که ساناسار و باغداسار دو پهلوان حماسه ارمنی در کنار چشمه غسل بنا می کنند. رک: حماسه جاوید دلاوران ساسون، ۱۳۴۷: ۴۶ و ۴۷.

۲. برای آگاهی کامل درباره این موضوع، رک: لانگ، دیوید. م: «ایران، ارمنستان و گرجستان (تماسهای سیاسی)»، تاریخ ایران (پژوهش دانشگاه کمبریج)، گردآوری احسان یارشاطر، ترجمه حسن انوشه، تهران، امیرکبیر، چاپ چهارم، ۱۳۸۳، ج ۳، صص ۶۱۶-۶۴۸؛ هویان، آندرانیک؛ «اشتراکات و روابط فرهنگی ایرانیان و ارمنیان»، فصلنامه مطالعات ملی، سال پنجم، شماره ۱، بهار ۱۳۸۳، صص ۱۸۷-۲۱۸؛ Chaumont, M.L, "Iranian Influences on Armenia", *Encyclopaedia Iranica*, edited by Ehsan Yarshater, London and New York, Routledge & Kegan Paul 1987, vol. 2, pp. 433- 438, Russell, J.R, *Zoroastrianism in Armenia*, Harvard University 1987, Schmit, R, "Influences in Armenia", *Iranica*, vol. 2. pp. 445- 459.

۳. این که یکی از شخصیتهای حماسه ارمنی، ایرانی است و همو همسر جهان پهلوان نامدار، داوید، می شود گواه دیگری بر رابطه فرهنگی- اجتماعی ایرانیان و ارمنیان است که به این صورت داستانی نمود یافته.

۴. در داستان سغدی نبرد رستم و دیوان نیز رستم با رخس سخن می گوید و او سخن پهلوان را در می یابد و می پسندد. رک: قریب، ۱۳۷۷: ۲۵۳.

۵. در بعضی از تحریرهای ابومسلم نامه اسبی که به ابومسلم نسبت داده اند خننگ عادی نامیده می شود و از پیامبران و اولیای گذشته، مُردری مانده است (رک: طرطوسی، ۱۳۸۰: ۱/ ۱۲۰ مقدمه). در

کهن ترین طومار نقالی هم اسب فرامرز، غراب، باره نیای او سام است. رک: طومار نقالی شاهنامه، ۱۳۹۱: ۸۸۰

۶. مضمون بسیارخواری و پرنوشی پهلوان آن چنان پر تکرار و ظاهراً برای افزودن بر شأن و شکوه حماسی یک شخص مهم است که گاهی به برخی شخصیت‌های تاریخی نیز که سرگذشت و سیمای آنها بر پایه الگوهای حماسی-اساطیری پرداخته و یا با عناصر و خصوصیات مبالغه آمیز داستانهای پهلوانی درآمیخته است نسبت داده شده است؛ مثلاً خسرو پرویز به روایت نظامی در خسرو و شیرین: هر آن روزی که نصفی کم کشیدی / چهل من ساغری در دم کشیدی (نظامی، ۱۳۸۷: ۲۴۵)

۷. این موضوع مشابه داستان دلدادگی کتیون و گشتاسپ در شاهنامه است (رک: ۲۳۹/۲۰/۵ - ۲۴۳) و در داستانهای ایرانی فراوان تکرار می شود.

۸. و نیز، رک: فردوسی، ۱۳۸۶: ۲/۴۰ - ۵۳۵ - ۵۳۸.

۹. «مگر آذرخش آهینه ای نبود پدرت را؟ مگر کره جلالی بی همتا سبی نبود پدرت را؟ مگر او را میان بند زرین و خود طلایی نبود؟ به هنگام نبرد با گردنکشان مصری؟ مگر پاپوشی پولادین نداشت او؟ چه آمد بر سر بلاپوش مخملیش یا که سیمین مهمیز و زرین زینش؟ طبل و ساز و شیپور خوش آهنگ همی زد به هنگام تاختن اسب در جنگ» (حماسه دلاوران ساسون، ۱۳۴۷: ۱۶۰ و ۱۶۱).

۱۰. در روایت ارمنی «رستم زال»، زال در چهارده سالگی رستم از او می خواهد که گرز نیاکانی سام را در محوطه قصر بردارد و چون پهلوان جوان این کار را انجام می دهد پدر شاد می شود و او را آماده سلحشوری و نبرد می یابد. برای این داستان، رک: امیدسالار، ۱۳۸۱ الف: ۶۰.

۱۱. این که سلاح مخصوص در جایی (سنگ، تنه درخت، خم قیر و...) فرو رفته است و فقط پهلوان صاحب سلاح یا فرزندش که رزم افزار به او رسیده می تواند آن را از آنجا بیرون بکشد از مضامین مربوط به اسلحه ویژه پهلوان است. رک: سرکاراتی، ۱۳۷۸ ب: ۳۸۲ و ۳۸۳.

۱۲. برای دیدن نمونه های دیگر در روایات پهلوانی ایرانی، رک: آیدنلو، ۱۳۸۶: ۳۵ - ۳۸.

۱۳. مشابه این موضوع در حمله حیدری باذل مشهدی در توصیف جنگ امام علی (ع) با مرحب در غزوه خندق آمده است که پیش از آنکه حضرت ضربت خویش را بر حریف فرود آورند خداوند فرشتگان را

مأمور می کند تا شهپریشان را سپر ذوالفقار کنند و مانع از نفوذ زخم آن تا گاوماهی زمین و کشته شدن اجنه شوند. جبرئیل پر بر زمین می گسترد و اسرافیل و میکائیل دست و بازوی علی (ع) را می گیرند:

ولی یک وجب تیغ بنشسته بود که روح الامین پر بگشسترده بود

(بازل مشهدی، بی تا: ۱۵۴)

۱۴. این موضوع در ترجمه فارسی متن حماسه دلاوران ساسون و خلاصه های بررسی شده آن نیست ولی به دلیل ارتباطش با اصلی ترین پهلوان این حماسه، داوید و احتمال این که شاید در یکی از گزارشها/ تحریرهای متعدد آن باشد جزو مضامین مشترک و مشابه با شاهنامه ذکر می شود.

۱۵.

مگر کم رهایی دهد دادگر ز سوداوه و گفت و گوی پدر

(۲ / ۲۴۱ / ۵۷۹)

۱۶. برای دیدن داستانهای همانند رستم و سهراب در روایات ملل مختلف، رک: پاتر، آنتونی؛ نبرد پدر و پسر در ادبیات جهان، ترجمه محمود کمالی، تهران، ایدون، ۱۳۸۴، صص ۲۷-۱۱۰؛ خالقی مطلق، جلال؛ «یکی داستان است پر آب چشم»، گل رنجهای کهن، به کوشش علی دهباشی، تهران، مرکز، ۱۳۷۲، صص ۵۳-۹۸؛ سلطانی گرد فرامزی، علی؛ «پدرکشی و پسرکشی در اساطیر»، رشد آموزش ادب فارسی، سال هشتم، شماره دوم (پیاپی ۳۳)، تابستان ۱۳۷۲، صص ۲۰-۲۲؛ فردوسی، ابوالقاسم؛ داستان رستم و سهراب، تصحیح استاد مجتبی مینوی، تهران، بنیاد شاهنامه، ۱۳۵۲، صص ۱۸ و ۱۹ مقدمه؛ مختاری، محمد؛ حماسه در رمز و راز ملی، تهران، قطره، ۱۳۳۸، صص ۲۱۱-۲۲۷.

۱۷. در حماسه ارمنی می خوانیم «داوید را هیچ گاه در طول حیات وحشت عارض نگشته اما اینک این پسر به هولش انداخته بود و گفت دریاها بسیار و رودهای بسیار پیموده ام لیک یال تکاورم هیچ گاه مرطوب نگشته، هیچ گاه یلی چون من نبوده و حال به جویباری ناچیز رسیده ام که آب آن تا به سم اسبم نمی رسد لکن ترس برم داشته مرا چه می شود؟ از قلّه های پر برف گذر کرده ام از درّه های بسیار جهیده ام هیچ گاه یلی چون من نبوده نه در جنگ و نه در رزم نترسیده ام اما حال لب این جوی ایستاده ام مرا رنگ به سپیدی گراییده» (صص ۲۳۲ و ۲۳۳). این، مشابه گفتگوی رستم با خود در نخستین نبرد با سهراب است که از روی در ماندگی و شگفتی:

| | |
|---------------------------|------------------------------|
| همی گفت رستم که هرگز نهنگ | ندیدم بدین سان که آید به جنگ |
| مرا خوار شد رزم دیو سپید | ز مردی شد امروز دل ناامید |
| جوانی چنین ناسپرده جهان | نه گردی نه نام آوری از مهان |
| به سیری رسانیدم از روزگار | دو لشکر نظاره بر این کارزار |

(۲/ ۱۷۲ / ۶۷۴-۶۷۷)

۱۸. ظاهراً علاقه به پر صلح و صفا بودن عاقبتِ داستانهای نبرد پدر و پسر غیر از ایرانیان و ارمنیان در میان ملل دیگر هم وجود داشته است و برای نمونه در روایتی از داستانِ آلمانی هیلده براند و هادو براند که از قرن نهم میلادی و ناقص است احتمال می رود که پدر، پسر را می کشد ولی در گزارش متأخرتری از آن (مربوط به سدهٔ ۱۳ م) پدر و پسر همدیگر را می شناسند. برای خلاصه ای از هر دو روایت این داستان، رک: دیویلسن، ۱۳۷۸: ۱۶۴ و ۱۶۵.

۱۹. در طرح داستانی کهن و اساطیری اژدهای ربایندهٔ آبها/ دختران/ گاوها، در مواردی «دیو» جایگزین «اژدها» شده و برخی از عناصر الگوی دیرین نظیر نقش نجات بخشی ایزد، پهلوان یا شهریار نیز همچنان باقی مانده است با این تفاوت که در صورتِ داستانی جدید، دیو غالباً دلباختهٔ دختران است و پس از ربودن دوشیزگان حلاکت‌آمیز آنها را به بند می کشد و برخلاف نمونهٔ کهن تر اژدها، شواهد دریدن و خوردن دختران سخت اندک است. این بن مایه- که در شاهنامه نیست اما در منظومه های پهلوانی پس از آن و قصه ها و افسانه های ایرانی به کرات دیده می شود (رک: مارزلف، ۱۳۷۶: ۴۶، ۸۱ و ۱۱۳)- دو بار در حماسهٔ دلاوران ساسون آمده است. نخست، ربودن دیو سپید، ارمغان را و کشتن مهر، دیو را و ازدواج با دختر (رک: صص ۷۶-۷۹) و دوم، کشتن مهر کوچک، کوپ دیو را و رهاندن چهل دختر زندانی در غار دیو (رک: صص ۲۵۱ و ۲۵۲).

۲۰. در برخی از گزارشهای این داستان، شیر کچی شاه دخت را ربوده و در غاری زندانی کرده است و بهرام، دختر را زنده می رهاند. رک: کریستن سن، ۱۳۸۳: ۱۴۵ و ۱۴۶.

۲۱. نام این چشمه در گزارشهای دیگر «کاتن آقبیور» است. رک: آیوازیان، ۱۳۹۱: ۲۱۳.

۲۲. برگرفته از افادات شفاهی ایشان.

۲۳. مشابه رابطه لغوی و معنایی نام مادر رستم با آب، درباره زوینار مادر سانسار و باغداسار هم دیده می شود و احتمال داده شده که نام او به معنای «بانوی رودخانه» است. رک: Russell, 1379: 50.
۲۴. برای بررسی رابطه رستم و این رود، رک: مطفری، علی رضا؛ «رستم و هیرمند»، زبان و ادب فارسی (نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تبریز)، سال ۵۳، پیاپی ۲۲۰، پاییز و زمستان ۱۳۸۹، صص ۱۰۷-۱۱۸.
- ۲۵.

چو آواز رستم شب تیره ابر بدر دل و گوش غران هزیر

(۱۶/۲۹۲/۵)

کتابنامه

- آبراهیمیان، روبن. (۱۳۱۳). «مقایسه داستانهای حماسی ایران با داستانهای حماسی ارمنی و یونانی و آلمانی». مجله مهر. سال ۲. شماره ۱۴. صص ۶۸۵-۶۸۸.
- آیدنلو، سجّاد. (۱۳۸۴). «بن مایه اساطیری رویدن گیاه از انسان و بازتاب آن در شاهنامه و ادب پارسی». مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه فردوسی مشهد. سال سی و هشتم. شماره سوم (پیاپی ۱۵۰). پاییز. صص ۱۰۵-۱۳۲.
- _____ . (۱۳۸۶). «رزم افزار موروثی و سنگین پهلوان در سنت حماسی ایران». شاهنامه پژوهی. با نظارت دکتر محمدرضا راشد محصل. مشهد: آهنگ قلم. دفتر دوم. صص ۳۱-۴۱.
- _____ . (۱۳۸۷ الف). «چند بن مایه و آیین مهم «ازدواج» در ادب حماسی ایران (با ذکر و بررسی برخی نمونه های تطبیقی)». مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه فردوسی مشهد. سال چهل و یکم. شماره اول (پیاپی ۱۶۰). بهار. صص ۱-۲۳.
- _____ . (۱۳۸۷ ب). «پهلوان بانو». مطالعات ایرانی. سال هفتم. شماره سیزدهم. بهار. صص ۱۱-۲۴.
- _____ . (۱۳۸۸ الف). «اسب دریایی در داستانهای پهلوانی». از اسطوره تا حماسه. تهران: سخن. صص ۱۴۱-۱۶۴.
- _____ . (۱۳۸۸ ب). «هفت خان پهلوان». نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه شهید باهنر کرمان (زبان و ادب). دوره جدید. شماره ۲۶ (پیاپی ۲۳). زمستان. صص ۱-۲۷.

_____ (۱۳۸۹). «رویارویی و نبرد دو خویشاوند نزدیک در روایات پهلوانی ایران»، چون من در این دیار (جشن نامه استاد دکتر رضا انزایی نژاد). به کوشش دکتر محمدرضا راشد محصل، دکتر محمدجعفر یاحقی و سلمان ساکت. تهران: سخن. صص ۱۸۱-۱۸۸.

_____ (۱۳۹۰). دفتر خسروان (برگزیده شاهنامه فردوسی). تهران: سخن.

آیوازیان (ترزیان)، ماریا. (۱۳۸۱). ریشه یابی نامهای خاص ارمنی برگرفته از زبانهای ایرانی. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

_____ (۱۳۹۱). اشتراکات اساطیری و باورها در منابع ایرانی و ارمنی. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

اسدی، ابونصر. (۱۳۱۷). گرشاسپ نامه. تصحیح حبیب یغمایی. تهران: کتابفروشی بروخیم.

اسماعیلی، حسن. (۱۳۷۴). «داستان زال از دیدگاه قوم شناسی». تن پهلوان و روان خردمند. به کوشش شاهرخ مسکوب. تهران: طرح نو. صص ۱۷۹-۲۲۸.

الیاده، میرچا. (۱۳۷۶). رساله در تاریخ ادیان. ترجمه دکتر جلال ستاری. تهران: سروش. چاپ دوم.

امیدسالار، محمود. (۱۳۷۲). «ببر بیان (پژوهشی در فرهنگ عامه و فقه اللغة)». ترجمه محمود حسن آبادی. کتاب پاز. شماره ۹، تابستان. صص ۱۱۷-۱۲۹.

_____ (۱۳۸۱ الف). «خداوند این را ندانیم کس». جستارهای شاهنامه شناسی و مباحث ادبی. تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار. صص ۵۵-۶۵.

_____ (۱۳۸۱ ب). «ببر بیان». جستارهای شاهنامه شناسی و مباحث ادبی. صص ۳۱-۴۳.

انجوی، سید ابوالقاسم. (۱۳۶۹). فردوسی نامه. تهران: علمی. چاپ سوم.

ایرانشان بن ابی الخیر. (۱۳۷۷). کوشش نامه. تصحیح دکتر جلال متینی. تهران: علمی.

بازل مشهدی، میرزا محمد رفیع. (بی تا). حمایه حیدری. تهران: کتابفروشی اسلام.

باغداساریان، ادیک (ا. گرمانیک). (۱۳۸۰). شاهنامه و ارمنیان. تهران: خود مؤلف.

باقری، مهری. (۱۳۶۵). «ببر بیان». آینه. سال دوازدهم. شماره ۱-۳، فروردین-خرداد. صص ۶-۱۹.

_____ (۱۳۸۴). «ببر بیان». دانشنامه زبان و ادب فارسی. به سرپرستی اسماعیل سعادت. تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی. ج ۱. صص ۷۰۱-۷۰۳.

بانوگشسب نامه. (۱۳۸۲). تصحیح دکتر روح انگیز کراچی. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

بیرزنامه (شاهنامه کردی). (۱۳۹۱). ترجمه منصور یاقوتی. تهران: ققنوس.

بلوکباشی، علی. (۱۳۹۰). «چشمه های مقدّس». *دایرةالمعارف بزرگ اسلامی*. تهران: مرکز دایرةالمعارف بزرگ اسلامی. ج ۱۹. صص ۳۳۲-۳۳۷.

پاتر، آنتونی. (۱۳۸۴). *نبرد پدر و پسر در ادبیات جهان*. ترجمه محمود کمالی. تهران: ایدون.

پیگوت، ژولیت. (۱۳۷۴). *اساطیر ژاپن*. ترجمه باجلان فرّخی. تهران: اساطیر.

حماسه جاوید دلاوران ساسون. (۱۳۴۷). به نثر فارسی از استاد گیورگیس آقاسی و دکتر الکساندر پادماگریان. تهران: پیک.

حمزه نامه *قصه امیرالمؤمنین حمزه نامه*. (۱۳۶۲). تصحیح دکتر جعفر شعار. تهران: کتاب فرزاد. چاپ دوم.

خالقی مطلق، جلال. (۱۳۶۲). «مطالعات حماسی ۲- فرامرزنامه». *نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تبریز*. سال ۳۱. شماره ۱۲۸ و ۱۲۹. تابستان و پاییز. صص ۸۵-۱۲۱.

_____ . (۱۳۷۲). «یکی داستان است پر آب چشم». *گل رنجهای کهن*. به کوشش علی دهباشی. تهران: مرکز. صص ۵۳-۹۸.

_____ . (۱۳۸۱). «قطعاتی از اسطوره های ایرانی در نوشته های گریگور ماگیستروس». *سخنهای دیرینه*. به کوشش علی دهباشی. تهران: افکار. صص ۲۵-۴۴.

_____ . (۱۳۸۵). «شاهنامه خردنامه ایرانیان (سنجشی کوتاه میان هومر و فردوسی)». *حسنت*. سال سوم. شماره ۸ و ۹. بهار. صص ۹-۱۳.

_____ . (۱۳۸۶). *حماسه (پدیده شناسی تطبیقی شعر پهلوانی)*. تهران: مرکز دایرةالمعارف بزرگ اسلامی.

خورناتسی، موسس. (۱۳۸۰). *تاریخ ارمنیان*. ترجمه، مقدمه و حواشی: ادیک باغداساریان (ا. گرمانیک). تهران: خود مؤلف.

دارا، مریم. (۱۳۹۱). *رستم*. تهران: دفتر پژوهشهای فرهنگی.

دیویدسن، الگا. (۱۳۸۷). *شاعر و پهلوان در شاهنامه*. ترجمه دکتر فرهاد عطایی. تهران: تاریخ ایران.

ذبیح نیا عمران، آسیه و منوچهر اکبری. (۱۳۹۲). *تراژدی در اساطیر ایران و جهان*. تهران: سخن.

روایت پهلوی. (۱۳۹۰). ترجمه مهشید میرفخرایی. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

روح الامینی، محمود. (۱۳۷۷). «زن سالاری در ازدواجهای شاهنامه». *نمودهای فرهنگی و اجتماعی در ادبیات فارسی*. تهران: آگه. چاپ دوم. صص ۱۶۵-۱۸۰.

رودنکو، م.ب. (۱۳۹۰). *افسانه های کردی*. ترجمه کریم کشاورز. تهران: جامی.

- روزنبرگ، دونا. (۱۳۷۹). *اساطیر جهان (داستانها و حماسه ها)*. ترجمه عبدالحسین شریفیان. تهران: اساطیر.
- رئیس نیا، رحیم. (۱۳۷۷). *کورواوغلو در افسانه و تاریخ*. تهران: دنیا. چاپ سوم.
- زریری، مرشد عباس. (۱۳۶۹). *داستان رستم و سهراب (روایت نقّالان)*. ویرایش دکتر جلیل دوستخواه. تهران: توس.
- زرین قبا نامه (منظومه ای پهلوانی و پیرو شاهنامه از عصر صفویه). (۱۳۹۳). مقدمه، تصحیح و تعلیقات: دکتر سجّاد آیدنلو. تهران: سخن.
- سرکراتی، بهمن. (۱۳۷۸ الف). «گرز نیای رستم (نکته ای درباره شیوه تصحیح شاهنامه)». سایه های شکار شده. تهران: قطره. صص ۱۱۳-۱۲۳.
- _____ (ب). (۱۳۷۸). «سلاح مخصوص پهلوان در روایات حماسی هندواروپایی». سایه های شکار شده. صص ۳۳۳-۳۹۰.
- _____ (ج). (۱۳۷۸). «پری (تحقیقی در حاشیه اسطوره شناسی تطبیقی)». سایه های شکار شده. صص ۱-۲۵.
- _____ (د). (۱۳۷۸). «پهلوان اژدرکش در اساطیر و حماسه ایران». سایه های شکار شده. صص ۲۳۷-۲۴۹.
- سیمونی، آندرانیک. (۱۳۹۱). «باورها، آداب و مراسم ارمنیان». *دانشنامه فرهنگ مردم ایران*. تهران: مرکز دایرة المعارف بزرگ اسلامی. ج ۱. صص ۳۹۷-۴۰۴.
- شالیان، ژرار. (۱۳۸۵). *گنجینه حماسه های جهان*. ترجمه علی اصغر سعیدی. تهران: چشمه. چاپ دوم.
- شوالیه، ژان و آن گریبان. (۱۳۸۲). *فرهنگ نمادها*. ترجمه سودابه فضایی. تهران: جیحون. ج ۳.
- _____ (۱۳۸۴). *فرهنگ نمادها*. ترجمه سودابه فضایی. تهران: جیحون. ج ۲. چاپ دوم.
- شهریارنامه. (۱۳۷۷). تصحیح دکتر غلامحسین بیگدلی. تهران: پیک فرهنگ.
- طروش، ابوظاهر. (۱۳۸۰). *ابومسلم نامه*. به اهتمام حسین اسماعیلی. تهران: معین، قطره و انجمن ایران شناسی فرانسه.
- طومار شاهنامه فردوسی*. (۱۳۸۱). به کوشش مصطفی سعیدی - حاج احمد هاشمی. تهران: خوش نگار.
- طومار نقّالی شاهنامه*. (۱۳۹۱). مقدمه، ویرایش و توضیحات: سجّاد آیدنلو. تهران: به نگار.
- فرامرزننامه*. (۱۳۸۲). تصحیح دکتر مجید سرمدی. تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- فردوسی، ابوالقاسم. (۱۳۸۶). *شاهنامه*. تصحیح دکتر جلال خالقی مطلق. دفتر ششم با همکاری دکتر محمود امیدسالار و دفتر هفتم با همکاری ابوالفضل خطیبی. تهران: مرکز دایرة المعارف بزرگ اسلامی.
- فضایی، سودابه. (۱۳۸۴). *فرهنگ غریب*. تهران: افکار و میراث فرهنگی.
- _____ (۱۳۸۸). *شیرنگ بهزاد*. تهران: جیحون.

- فریزر، جیمز جرج. (۱۳۸۳). *شاخه زرین (پژوهشی در جادو و دین)*. ترجمه کاظم فیروزمند. تهران: آگاه.
- قریب، بدرالزمان. (۱۳۷۷). «پژوهشی پیرامون روایت سغدی داستان رستم». *مهر و داد و بهار*. به کوشش امیرکاووس بالازاده. تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی. صص ۲۳۳-۲۶۲.
- قلی زاده، خسرو. (۱۳۸۸). «بارۀ پهلوانی در اساطیر هندواروپایی». *پژوهشنامه زبان و ادب فارسی (گوهرگویا)*. سال سوم. شماره اول (پیاپی ۹). بهار. صص ۱۰۳-۱۲۲.
- کاتب ارجانی، فرامرز بن خداداد. (۱۳۴۷). *سمک عیار*. به کوشش دکتر پرویز ناتل خانلری. تهران: بنیاد فرهنگ ایران. کریستن سن، آرتور. (۱۳۸۳). *داستان بهرام چوبین*. ترجمه منیژه احدزادگان آهنی. تهران: طهوری. کریمی، م. (۱۳۸۸). *ادبیات شفاهی آذربایجان*. تهران: تک درخت. کزازی، میر جلال الدین. (۱۳۸۵). «سخنی در حماسه ملی ایرانیان و ارمنیان». *سخن عشق*. شماره ۳۱. پاییز و زمستان. صص ۱۱۹-۱۲۳.
- کوپر، جی. سی. (۱۳۸۶). *فرهنگ مصور نمادهای سستی*. ترجمه ملیحه کرباسیان. تهران: فرهنگ نشر نو. چاپ دوم. کیا، خجسته. (۱۳۷۵). *قهرمانان بادیا در قصه ها و نمایشهای ایرانی*. تهران: مرکز. گزیده ریگ ودا. (۱۳۶۷). تحقیق دکتر سید محمدرضا جلالی نایینی. تهران: نقره. مادح، قاسم. (۱۳۸۰). *جهانگیرنامه*. تصحیح دکتر سید ضیالالدین سجادی. تهران: موسسه مطالعات اسلامی دانشگاه تهران- دانشگاه مک گیل.
- مارزلف، اولریش. (۱۳۷۶). *طبقه بنای قصه های ایرانی*. ترجمه کیکاووس جهاننداری. تهران: سروش. چاپ دوم. مزداپور، کتابون. (۱۳۸۳). «نشانهای زن سروری در چند ازدواج داستانی شاهنامه». *داغ گل سرخ و چهارده گفتار دیگر درباره اسطوره*. تهران: اساطیر و مرکز بین المللی گفتگوی تمدنها. صص ۱۶۹-۲۰۸.
- مشکبریانس، ژیلبرت. (۱۳۸۷). «زنان در حماسه های ساسونتی داوید و شاهنامه». *فصلنامه پیمان*. سال دوازدهم. شماره چهارم (پیاپی ۴۶). زمستان. صص ۳۸-۵۵.
- مصطفوی، علی اصغر. (۱۳۶۹). *اسطوره قربانی*. تهران: خود مؤلف.
- میر کاظمی، سید حسین. (۱۳۹۰). *من و رستم و گرز و افراسیاب (تغالی ۱۰ داستان گران مایه از شاهنامه)*. گرگان: آژینه.
- نحوی، اکبر و علی امینی. (۱۳۹۲). «سیاوش و سودابه (بررسی تطبیقی موارد مشابه در اساطیر و ادبیات ملل)». *شعر پژوهی (بوستان ادب)*. سال پنجم. شماره اول (پیاپی ۱۵). بهار. صص ۱۳۹-۱۶۶.

نعلبندیان، گئورگی. (۱۳۷۴). «اسامی خاص ارمنی مأخوذ از حماسه ملی ایران». *ایران شناسخت*. سال اول. شماره ۱. زمستان. صص ۱۰۵-۱۳۹.

نظامی، نظام الدین الیاس. (۱۳۸۷). *حماسه نظامی (بر اساس چاپ مسکو-باکو)*. تهران: هرمس. چاپ دوم. نوری زاده، احمد. (۱۳۷۶). *تاریخ و فرهنگ ارمنستان*. تهران: چشمه.

نیشابوری، ابواسحاق. (۱۳۸۶). *قصص الانبیا*. به اهتمام حبیب یغمایی. تهران: علمی و فرهنگی. چاپ پنجم.

هال، جیمز. (۱۳۸۰). *فرهنگ نگاره ای نمادها در هنر شرق و غرب*. ترجمه دکتر رقیه بهزادی. تهران: فرهنگ معاصر. هرودت. (۱۳۸۹). *تاریخ هرودت*. ترجمه مرتضی ثاقب فر. تهران: اساطیر.

هومر. (۱۳۷۰). *ادیسه*. ترجمه سعید نفیسی. تهران: علمی و فرهنگی. چاپ هشتم.

یزدان پرست، حمید. (۱۳۸۷). *داستان پیامبران در تورات، تلمود، انجیل و قرآن و بازتاب آن در ادبیات فارسی*. تهران: اطلاعات. چاپ سوم.

Bowra, C.M. (1952). *Heroic Poetry*. London: Macmillan & co. Ltd.

Jones, Alison. (1995). *Larousse Dictionary of World Folklore*. Britain: Larousse Plc.

Khaleghi Motlagh, Jalal. (1990). "Behzâd". *Encyclopaedia Iranica*. Edited by Ehsan Yarshater. New York. Vol. 4. pp. 113- 114.

Miller, Dean. (2000). *The Epic Heros*. Baltimor and London: The Jones Hopkins University Press.

Omidshahar, Mahmoud. (1989). "Aždahâ in Iranian Folktales". *Iranica*. Vol. 3. pp. 203- 204.

Peter Cross, Tom. (1969). *Motif- Index Early Irish Literature*. New York: Indiana University Bloomington, Indiana.

Russell, J.R. (1379). "The Šaraf- name and Armenia: Some Mythological Themes". pp. 49- 55 *ادنامه دکتر احمد تفصیلی*. به کوشش دکتر علی اشرف صادقی. تهران: سخن.

_____. (1384). "The Shâhnâme in Armenian in Armenian Oral Epic".

pp. 1- 15 *مهر و ناهید*. سال یکم. شماره نخست. زمستان.

Thompson, S. (1955- 1958). *Motif- Index of Folk- Literature*. Bloomington: India University Press.